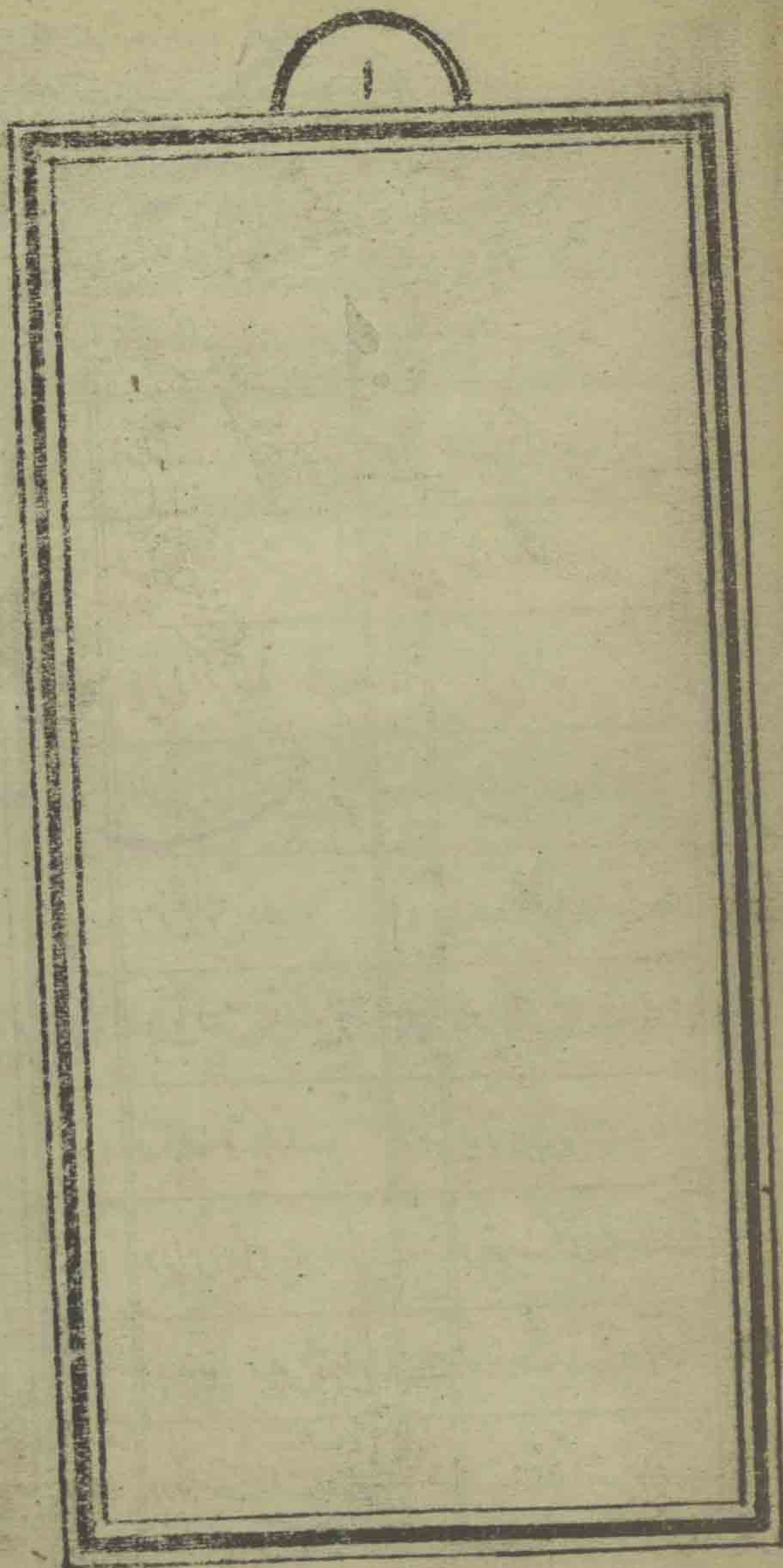
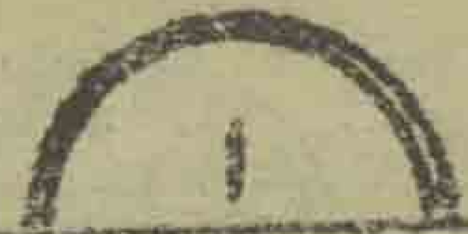
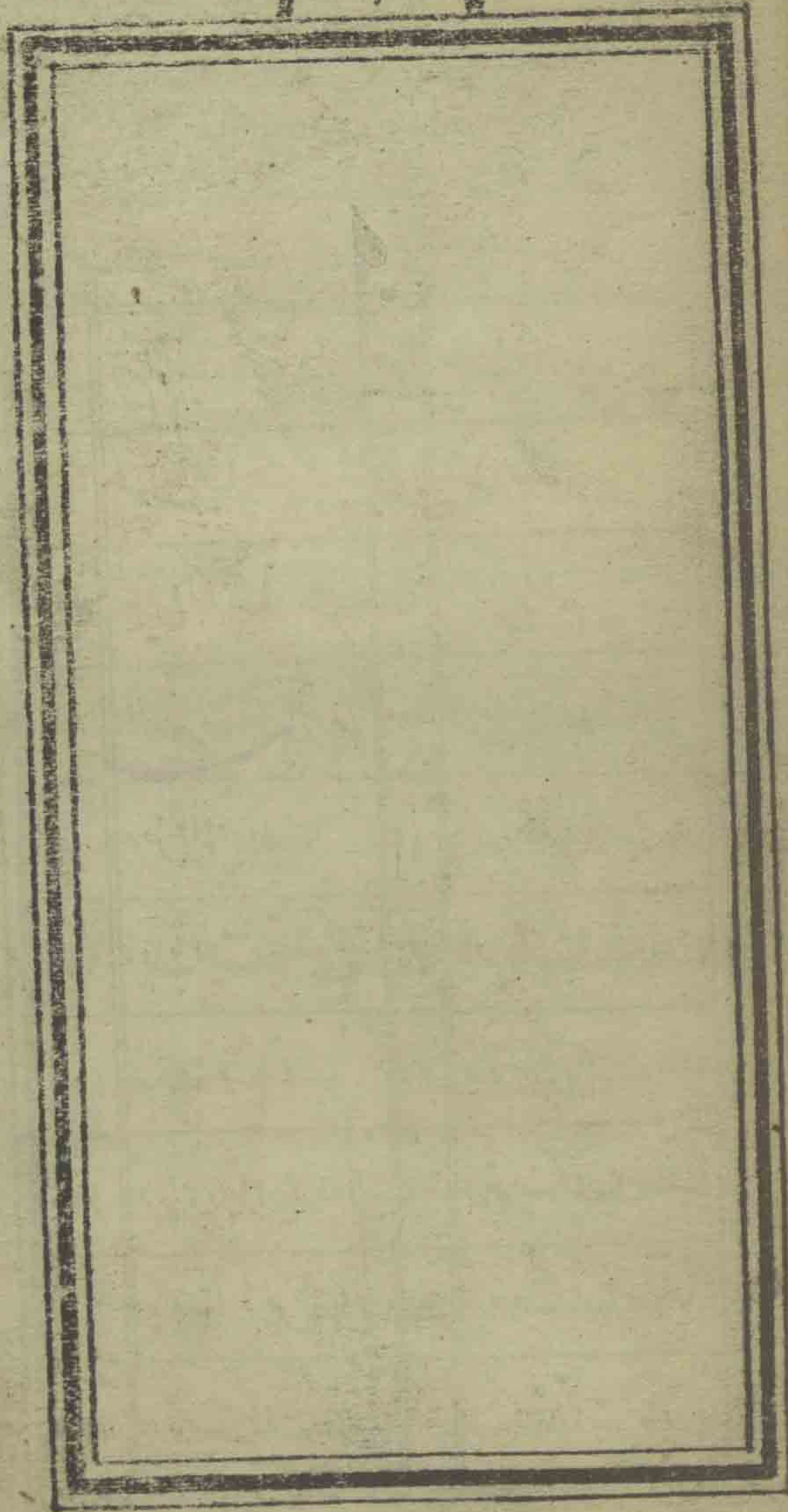
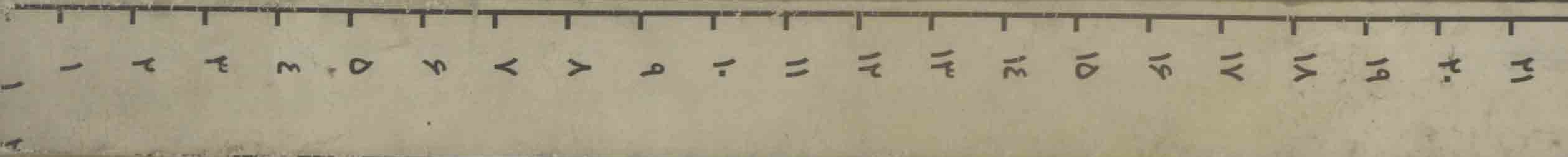

هو
هذا الکتاب
اقبالنامهٔ صغیر
در دانش نو
آموزان
فارسی
۱




۱




۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰ ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵ ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰ ۲۱

کتاب اقبال ناصری

در طهران ... ۱۳۰۲ هجری



فهرست دیباچه



بنام پاک یزدان توان بخش

پس از شکر و سپاس حضرت معبود مطلق و درود پاک پیغمبران
بر حق و امامان و پیشوایان محقق بر فطرت و طباع سلیمه
روشن و مبرهن است که در این زمان سعادت نشان که از
یمن بخت و اقبال سایهٔ یزدان نتیجهٔ زمان پناه مظلومان مرکز عدل
و نصفت منبع بذل و رأفت اعلیحضرت قدر قدرت قضا مهابت
کیوان مرتبت مشتری طینت بهرام صولت خورشید چهر ناهید
مهر تیر شیم ماه خدم شاهنشاه جمجاه سلیمان دستگاه انجم سپاه عرش پایگاه



السلطان ناصرالدین شاه



قاجار خلد الله ملکه و دولته الی یوم القرار کوکب عدالت
گستری و رعیت پروری مملکت ایران مینو نشان از مشرق
سعادت و نیکبختی شارق و طالع است هر فردی از
افراد و هر احدی از آحاد اهل زمان در صدد آنند که بهر نحوی
از انحاء و هر نوعی از انواع ذره‌سان خود را به پرتو آفتاب
سپهر این سلطنت عظمی و مملکت کبری رسانیده قطره‌سان
محاط این دریای بی پایان گردند تا در آن خاکساری و

الکساره شکستگی و افتقار بر جمیع موجودات عالم وابناء
جنس بنی آدم تفوق و افتخار یافته از عمر عزیز برخوردار شوند
بعد این بنده شرمنده هم که یکی از فارسیان متوقف کرمان
و بمدلول برعکس نهند نام زنگی کافور مسمی بافلاطون و از خانه
زادان دولت ابدمدت قاهره و نعمت پروردگان سلطنت جاوید
آیت باهره قاجاریه ادام الله ایام سلطنتهم بوده و هست
با سیه وارهای زیاد این وقت را غنیمتی بزرگ شمرده عرض
حالی مینماید

هنگامیکه شاه غفران پناه مبرور آقا محمد خان اسکنه الله
فی دار السرور در فتح و نصرت و تصرف مملکت کرمان مظفر
و منصور گردیده فیروز و فیروزمند بر تخت سلطنت ابد مانوس
جلوس فرموده بودند ملا گشتاسب ابن بهمن جد حقیر را که اصلاً

اهل آن زبان منجمی دانا و مستخرجی بینا بوده علاوه بر خلعت
و انعام ملوکانه با مواجبی مستمر و وظیفه مقرر در رکاب ظفر انتساب
خویش بتفلیس و سایر اسفار برده در ازاء خدمات و جان
فشانیهای او همواره بذل مرحمت و در حقش مبذول میفرمود
اند بحدی که هرگاه یکی از او سراً محض استخلاص فی الجمله خود را
باو منسوب مینموده از منبع احسان و کرمت بی پایان بانوازش
و عطایای شاهانه اش آزاد و مطلق العنان داشته بافرمان
مخصوص بوطن مألوف مراجعت میداده اند
این نوع مراحم ملوکانه و مکارم خدیوانه تا اوایل سلطنت
خاقان رضوان مکان فتحعلی شاه طاب الله ثراه درحقش مستمر
و برقرار و علی الاستمرار مواجب و جیره و تعلیقش مبلغ معلوم
و مقدار معین میرسیده و چون ملا گشتاسب تصدیق خرق

فرقدان سای مبارک اعلیحضرت شاهنشاهی روحی و روح
العالمین له الفداه گردیده جمیع کتب زیج و نجوم و مخلفات
و متروکاتی که ازاو باقی بوده طایفه الواط نظر بقرابت جبلی
برده اولادش را بالمره مستاصل و پریشان میگذارند و در
همان اوقات فرمان وظیفه اش هم از میان مفقود و نابود
و ابواب این همه رأفت و عطوفت مسدود میشود
در اینحال پسرش اسکندر پدر خانه زاد بسبب استیصال بینوا بسته
خود را ببارگاه کیوان پایگاه همایونی رسانیده عرض حالی نمود
و چون از علوم ریاضی خصوص در فن نجوم ربطی داشته باز
بعمل استخراج تقویم و احکام نجومیه همتی گماشته دایم بخدمت
حکامی که مامور کرمان بوده اند بجزئی مستمری قناعت مینموده
که شاید رفته رفته باستان بوسی اعلیحضرت اقدس شهریاری

مفتخر و وظیفه استمراری پدر در حقش مقرر شود ولی سعادت نصیبش
مساعدت نکرده همچنان در گرداب استیصال غریق و پریشان
حال مانده در سنه ۱۲۷۳ هجری تصدق فرق مبارک همایونی
گردید بعد پسر بزرگش ملا بهروز برادر خانه زاد
دولت جاوید آیت قاهره بعمل استخراج و منجمی موروثی
مشغول و از طرف مرحوم مغفور غلامحسین خان سپهدار
طاب ثراه که از قبل این سلطنت ابد مدت عظمی حکمران
خطه کرمان بوده بمستمری پدر مفتخر و در سنه ۱۲۹۵ تصدق گردید
اکنون ملا مرزبان ابن سهراب خلف مرحوم گشتاسب
پسر عم فقیر در کرمان مستخرج و منجمی معروف و با استعداد و اکثر
اوقات بالطاف شامله نواب مستطاب اشرف ارفع امجد والا
عبد الحمید میرزا ناصر الدوله دام اقباله العالی مفتخر و سرافراز

است لیکن چون عملش منحصر باستخراج و نوشتن تقویمهای
خلقی است گذران امرش بسختی میشود
این ضعیف نحیف هم چهار سالگی از پدر یتیم و طفلانه بدرس و
مشقی مشغول گشته در سنه ۱۲۸۳ هجری که باذن و مرخصی بار
پایگان آستان ملایک پاسبان اعلیحضرت اقدس صاحبقرانی
خلد الله ملکه و سلطنته از زر و بخشش اکابر صاحبان فارسیان
هندوستان بمراقبت و سرپرستی دانای یگانه مینای فرزانه
استاد کامل عارف جناب مستطاب مستر مانکجی صاحب زید فضاله
رئیس زرتشتیان مدرسه موسوم بدهستی و پرستان از دستان
در دار الخلافه الباهره طهران برپا شده بود از زمره شاگردان
بود و پس از اندک تحصیلی بکرمان رفته هنگام مراجعت در سنه ۱۲۹۰
با چهار نفر اطفال زرتشتی دیگر بشاگردی معلمخانه مبارکه

دار الفنون شاهنشاهی محض تحصیل لسان انگلیسی سرافراز
و در شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۹۱ بعد از امتحان بهمراهی سایر
شاگردان بار سلام یافته مورد عنایات بلانهایات
اعلیحضرت اقدس همایونی گردیده بانعام و نشانی مفتخر
و در همان اوقات بمأموریت جناب صاحب معزی الیه بکرمان
رفت و چون مخارج مراجعت نداشت لابدا بامر تعلیم
چند نفر اطفال مسلمان و زرتشتی آنجا مداومت نمود
هنگام تعلیم طرق تحصیل را بجهت اطفال سخت و دشوار دیده
باین خیال افتاد که آیا میتوان زبان فارسی حالیه را که مخلوط
بلغات عربیه و فی نفسه از برای خود زبانی قسمی برای آنها است
سهل نمود که مانند السنه اهل فرنگستان بآسانی از پیش
برود و چون بدرستی در این مطلب غوص نمود دریافت

که چنانچه کتابی از اوّل الف با با تکلماتی چند بقدر فهم
کودکان بر وجه نصایح و اندرز ساخته شود مبتدیان آسهل
وجهی بآموزش زبان فارسی پی خواهند برد بنابراین کتابی
بقدر خور فهم خویش مرتّب نموده و بمناسبت اینکه اجداد و
نیاگان فقیر چاکر جان نثار این دولت ابد مدت قاهره و
وظیفه خوار این سلطنت جاویدآیت باهره قاجاریه ادام
الله ایام سلطنتهم بوده اند و هم خود حقیر در جمع شاگردان
مدرسهٔ معلم خانهٔ مبارکهٔ همایونی محسوب است آنرا باقبال
ناصری موسوم گردانید تا چنانچه مراتب دانش از تحصیل
و تکمیل اذهان و انفس در تزاید است بنفشه زار بخت
و آمال و همیشه بهار دولت و اقبال این شهریار سپهر اقتدار
هم روز بروز در کشت زار فیروزی و بهروزی سبز و نامی گردد

و هم از بخت بلند و طالع سعادتمند آن آفتاب سپهر عدالت و نصفت
این فقیر حقیر نیز باعطای وظیفهٔ مرحوم جدّ خود ملا گشتاسب طوریکه
در کتابچهای قدیم این دولت قوی شوکت قاهره ثبت و مندرج
است مستفیض و بهره یاب گردد

قطعه

بدان امید باقبال ناصری نامید — کتاب مختصر نافع گرامی را
مگر ز بخت شهنشاه عهد ناصر دین — که کرد زنده جاوید خاص و عامی را
مرین فقیر هم از بخت بهره ور گردد — بیابد از کرمش بهترین مقامی را
عجب نباشد از صاحب عدالت و داد — که التفات کند کمترین غلامی را
ز بحر جود شهنشاه می نگردد کم — ز قطره که رسد کام تشنه کامی را

امید که تا چرخ دایره گردنده و انجم سایره چرخنده است آفتاب
بخت و عظمت و کوکب فتح و نصرتش از مشرق سعادت و نیک
بختی فروزنده و طالع باد برب العباد

سپس چون در کرمان این ترتیب ترکیبی پذیرفت و صورتی
گرفت مُنظر وسیله بود که هر قسمی تواند و داند بتصحیحش پرداخته
بطبعش رساند و باوجود یکه در زمان فرمانفرمائی بندگان
نواب مستطاب کامیاب حضرت اشرف ارفع امجد اسعد والا نصرة
الدوله فرمانفرما زید اجلاله المتعالی و اوقات حکمرانی پور ارجمند ایشان
نواب مستطاب حضرت اشرف اعظم والا امیرزاده عبدالحمید میرزا
ناصرالدوله دام اقباله العالی که اساس عدل و امنیت استوار
و بنای بذل و مکرمت برقرار گردیده بود گاهی در حق این فقیر
هم بهانه رجوع خدمتی رعایتی میشد و هم جناب مستطاب سلالة
الانجاب والاطیاب مقرب الخاقان آقا میرزا سید کاظم وزیر زید
عزه و شرافته که در حقیقت چاکر جان نثار و قدیمی و داعیان این
دولت ابد اقتدار و ملجأ و پناه رعایای کرمان است مرحمتهای کامل

بحقیر داشته روز بروز بر مراتب احسان و اکرام خود کمافی
الحال میافزودند باز بر بخت ناموافق و سخنان نالایق خویش
اعتماد ننموده بعرض نرسانید تا شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۲۹۹ اخیر خواه
حقیقی و استاد آمیغی عارف حق شناس جناب مستطاب
حقایق و معارف آداب مستر مانکجی صاحب زید افضاله ابن مرحوم
لیمجی هوشنگ هاتریا فقیر را با چند نفر اطفال زرتشتی محض
تعلیم و تجدید افتتاح دهشنی دبیرستان یزد از دبستان بدار الخلافه
باهره طهران خواسته حسب الاشاره آمده شمران در جوار ایشان
مسکن گرفته مرجع خدمات و تحریرات بود و در شهر صفرالمظفر
سنه ۱۳۰۲ هجری بامراض اعصاب و اعضاء دوچار و حسب الاجازه
جناب معزی الیه در شهر توقف نمود هنگام مداوا تنهائی
و استیصال فقیر را بدین خیال انداخت که کتاب مزبور را الحظ منحوس

غیر مرغوب خود نوشته جدول کشی های لازمهٔ متن و حواشی
آنرا با عدم سررشته و ارتباط نموده بنقاشی رسانیده
مهیا نماید شاید من جانب الله وسیله در طبع آن بهم رسید
در پیشگاه حضور مرحمت ظهور اعلیحضرت قضا مهابت اقدس
شهریاری روحی و روح العالمین له الفداء مقبول و پسندیده
آید که گفته اند ❊ هر چند درون خانه راحت ندهند ❊ نومید
مباش و حلقه بر در زن ❊ و وقتی که آنرا بدان قاعده ترتیب
داد بتصدیق و تشویق و صلاح و صوابدید جناب صاحب معزی
الیه و مدد و معاونت سرور مکرم و مخدوم محترم جناب ملا
مرزبان منجم پسر عم اکرم خود و تقویت و معاضدت مطاع
معظم مفخم عالیجاه زبدة الاشباه عمدة النجباء الزردشتیه
میرزا بهرام ابن ملا گشتاسب مهربان کرمانی تاجر فارسی شروع

در طبع نمود ❊ علیهذا بر انظار ناظرین چون گلشن روشن
است که مقصود از ترتیب این ترکیب اظهار فضیلت و بسیار دانی
نیست بلکه مخصوص دانش اندوزی و فرهنگ آموزی کودکان
بفراخور سن آنان و مراتب فهم و زبان ایشان بمدلول فرمایش
جناب مولوی معنوی علیه الرحمة والثناء ❊ مثنوی ❊
چون که با کودک سر و کارت فتاد ❊ پس زبان کودکی باید گشاد
مرتب گردیده بنا براین مستدعی و خواهشمند از مکارم اخلاق
و مراحم اشفاق ملاحظه کنندگان چنانست که اگر در این مختصر
رساله و ترتیب خطاً و ربطاً و صورتاً و معناً بعیب و منقصت و
سهو و خطائی استحضار و اطلاع یابند تصحیح فرموده بمفاد
الانسان مساوق السهو و النسیان از علو همت و سمو درجه فضیلت
خویش معذورم دارند و در این ترتیب بدیده اغماض و عین رضا نگرند

فعین الرضا عن کل عیب کلیلة چشم هنربین بود از عیب پاک
اما بعد بر خاطر هوشمندان روزگار و دانشمندان
کیاست دثار روشن و آشکار است که رسم معلمین مکتب های ایران
این بوده و هست که متعلمین بعد از آموزگاری الفباء خط نسخ
تعلیم کتاب الله مجید مینمایند و اشخاصی که میل بخواندن زبان
فارسی دارند پس از یاد دادن الفباء خط نستعلیق آنها را کتب
کذب آمیز عشق انگیز و افسانهای لاطایل امثال کتاب شیرویه
وحید ربیگ و حسین کرد وامیگذارند و نوآموزان هم باینکه
هنوز خطی نشناخته بمشق و سوادی نپرداخته اند طوطی وار
مطالبی را میخوانند که موجب اغتشاش و اختلال ذهن و حواس
آنها گردیده تا درک علوم غریبه و فنون عجیبه باز میمانند بدیهی
است انسان هر چیزی را در طفولیت دیده و شنیده و خوانده

است همان در لوح سینه اش کالنقش فی الحجر منقش گشته
راسخ و ثابت میماند درین صورت فقیر محض خط شناسی
و بصیرت مبتدیان دو قسم الفباء بر وضع زبان فارسی که آنهم
که مخلوط بلغات عربیه است ترتیب داده بالف باء کبیره و
صغیره موسوم نموده فلهذا مقصود از الف باء کبیره
آن حروف مقطع است که مفرداً و تماماً نوشته شوند
مانند (ا ب ج د) تا آخر و حروف صغیره حروفی اند که با
یکدیگر اتصال دارند چون (ابجد هوز حطی) الخ و شناختن
حروف وصل برای اطفال پیش از آموزانیدن و شناسانیدن
نهایت سختی و صعوبت را دارد زیرا هنگامیکه مبتدی حرف
باء را بدین شکل (ب) خوانده باشد چگونه میتواند این
شکل را درک کند پس چون عاجز ماند و معلم باصرار تمامش بخواند

تحریص کند لابد داغش سوخته حالتش برافروخته قلبش افسرده
خاطرش پژمرده شود فقیر امید قوی دارد که این قاعده
برای اطفال خورد سال بیشتر سودمند و فایده ور بوده نهال
دانش و سواد شان زودتر برومند و بارور گردد
تنبیه هشت حروف مختص زبان عربی است (ث ح
ص ض ط ظ ع ق) (ز) و (ف) هم معرب
(د) و (پ) میباشند و حروف مخصوص فارسی چهار
است (پ چ ژ گ) گاف فارسی هم سه قسم دیده
شده (گ گ ک)
قاعده اگرچه در فارسی رسم گذاشتن اعراب در حروف
والفاظ و کلمات نیست ولی از آنجائیکه مبتدیان را مفید و
برایشان لازم است نوشته شد و محض مذاکره و حالی شدن

متعلم مقصود و مرتبا ذکر نمود تا کم کم مانوس شوند
قاعده معلم باید اعراب را از اول باسلوب خوبی حالی نماید
چنانچه الفی کشیده فتحه گذاشته بگوید که این را (َ) میگوئیم
یک زبر و چون با الف گوئیم چنین است اَلف زبر (اَ)
و نیز الفی کشیده کسره گذاشته نشان دهد که این علامت را
(ِ) مینامیم یک زیر و چون با الف گوئیم این قسم است اَلف
زیر (اِ) و باز الفی کشیده ضمه گذاشته بگوید که این را
(ُ) میخوانیم یک پیش و چون با الف گوئیم چنین است
الف پیش (اُ) یا خطی کشیده هر یک از اعراب و تنوین
را جدا جدا بدینگونه خاطرنشان وی کند ـَ یک زبر
ـِ یک زیر ـُ یک پیش و بگوید این سه حرکت را
روی هم رفته اعراب میدانیم و همچنین را ـً دو زبر

(ـِـ این را دو زیر) ـًـ و این را دو پیش حالی نمود

بگویند اینها را تنوین مینامیم و قس علیها هذا این را

ـْـ تسکین یا جزم یا سکون که آنرا بفارسی زن گویند

این را ـّـ تشدید و این را ـٔـ همزه که بجای الف میخوانند

قاعده در بعضی از صفحجات ایران زبر را سَر

زیر را زِر پیش را بُر و علامات تنوین را دو سَر

دو زیر دو بُر گویند

قاعده معلم باید حروف را از اول بصدای اصلی

خودشان بطفل حالی نماید و نگذارد از ابتدای قاعده

تلفظ نماید و بعلاوه هرچه مبتدی میخواند جابجا رونویس

کند تا جمیع حروف فرداً فرداً خاطرنشان و ذهنی او گردد

قاعده تنوین در فارسی نیست ولی بسبب اینکه در این زبان

عبارات فارسی عربی آمیز است ذکر نمود تا خواندن کتب

و نوشتجات از برای مبتدی آسان گردد

قاعده لغات را طفل باید با هجی و مکالمات را بی هجی

یعنی مرکباً و روانی بخواند و مطالبش را هم از حفظ نماید

قاعده برسم معمول الفباء قدیم که انواع حروف را

با الف ترکیب میکردند این فقیر هم بهمان رسم (آ با پا تا ثا جا

چا حا خا دا ذا را زا ژا) تا آخر نوشته

قاعده رسم است که بعد از ترکیب حروف با الف ترکیب

الف را با حروف و با را با حروف و تا را با حروف

تا آخر نمایند مانند (اَبْ اَپْ اَتْ اَثْ اَجْ)

الخ (بَبْ بَپْ بَتْ بَثْ بَجْ) (پَبْ پَپْ پَتْ

پَثْ پَجْ) الی آخر (تَبْ تَپْ تَتْ تَثْ تَجْ) الخ

وهکذا باقی حروف تا یاء هجی ولی درصورتیکه ما اولاً
حروف را با الف ترکیب نمودیم بهتر است که بعد از آن هم
با با و با تا و با ثا تا با یاء ترکیب نموده حرف آخر را شاخص قرار دهیم
چون (اب بب پب تب ثب) الخ و بهمچنین باقی حروف
واین ترتیب گویا برای پیش رفت مبتدی بهتر باشد

قاعده الفاظ مزبور هنگام ترکیب حروف با (و) و (ی) بهتر
است زیرا همین که یک دفعه حالی طفل نمودند ضمهٔ ماقبل واو و کسرهٔ
ماقبل یا را البته خود درست خواهد گفت مانند (اُو بُو پُو تُو)
تا آخر یا (اِی بِی پِی تِی ثِی جِی چِی حِی خِی) تا آخر

قاعده این حروف مرکب را طفل باید سه قسم بخواند اول هجی
دوم روانی یعنی مرکباً و هر سه حرکت چنانکه یک دفعه همه را مفتوح
بخواند چون (اَب بَب پَب) دفعه دیگر مکسور چون (اِب

بِب پِب) تا آخر و دفعه ثالث مضموم مانند (اُب
بُب پُب) الخ و قسم سیم از فوق رو بذیل صفحه بخط مستقیم
طولانی هجی حروف والفاظ را فرداً فرداً مذاکره نماید تا در ذهنش
راسخ ماند و ثابت گردد

قاعده بعد از انجام حروف مرکب تا هفت عدد در ضمن حکایات
بیشتر بخط هندسه و نیز رقومی که مخصوص سیاق است با تلفظ آنها بخط
و زبان فارسی ذکر نموده تا مبتدی گفتن و خواندن و نوشتن انس گیرد

قاعده درسهائی چند در این کتاب ترتیب یافته که ضمناً بعده قوه متعلم
چیزی از صرف و نحو دریافت میشود و لغات را محض هجی جداگانه نوشته
و باز ترکیب کرده مکالماتی اندرز آمیز مرتب داشته تا کودکان
در آموزش دانش و اندوزش بینش راغب و مایل گردند

قاعده هرجائیکه اسم حیوانی ذکر شده با تصویر است تا از دیدن

و تماشای آن تصاویر به شوق و ذوق اطفال بیفزاید

قاعده بمفاد فرموده مولوی معنوی ره: خوشتر آن باشد که
سر دلبران — گفته آید در حدیث دیگران — حکایاتی در این
ترتیب مختصر آورده که علاوه بر اینکه برای مبتدیان مفید است و ایشان را
بخواندن علوم و خطوط ترغیب و تشویق میکند

تبصره هرگاه طفلی سؤال کند (تو) که ضمیر مخاطب است و
واوی در آخر دارد چرا باید (تُ) خوانده شود زیرا اگر با فتحه
گوئیم (تَو) و اگر با کسره خوانیم (تِو) و اگر با ضمه بر سر آیم (تُو)
میشود و ما (تُ) تلفظ مینمائیم **توضیح** در هر حال
سؤال طفل را چنین جواب دهیم که قدیم اعراب یعنی زبر و زیر
و پیش را گاهی در فارسی جزء کلمه مینوشتند و این (و) در تو
که ضمیر مخاطب است بجای ضمه یعنی پیش میباشد مانند (خوش)

که بمعنی شاد و خوب و شیرین است (خود) که ضمیر ملکیت را میرساند
(خوراک) که بمعنی غذا است در همه اینها و امثالشان (و) بجای
ضمه است و آنها را خُش خُد خُراک تلفظ مینمائیم پس این
(و) که در اینجا بعوض ضمه است در (خویش) (خویشتن) یا
(خویشاوند) بمناسبت یاء بعد از واو کسره میگوئیم و میخوانیم
(خیش) (خیشتن) (خیشاوند) و هرگاه بعد از واو الف باشد
دلالت بر فتحه یعنی زبر کند چون (خواستن) (خواهش) (خواه)
(خواندن) که خاستن خاهش خاه خاندن خوانده میشود

قاعده در قدیم که فارسی عربی آمیز نبوده الفاظ و کلمات را
چنین هجی مینموده اند مثلاً (مَن) را که ضمیر متکلم وحده است در
وقت هجی میگفته اند میم زبر نون مَن (مَن) و (اُو) را که
ضمیر مفرد غایب است این طور هجی الف پیش واو زن (او) و

و جزم را که در زبان فرس قدیم زن میگویند در هجی اسم میبردند

اگرچه چند حرف ساکن مرادف هم بودند و این رسم اصح

است از اینکه گوئیم میم نون زبر مَن یعنی الف واو پیش اُو

بعلت آنکه زبر بعد از نون و پیش بعد از واو بتلفظ میاید

بنا بر این دانا داند که رسم هجی بیشتر بفهم مبتدی راسخ تر است

قاعده اگر خواسته باشیم بقانون کلیه فارسیه این لفظ

(اَبْ) یعنی اَب اِب اُب را هجی کنیم میگوئیم الف زبر

ب زن اَب یعنی الف زیر ب زن اِب الف پیش ب زن

اُب و چون حروف و الفاظ مذکوره جدا بنویسیم نوعیکه اعراب

جزء کلمه باشد آنگاه فهمیده میشود که رسم هجی فارسی خوانان قدیم

درست بوده بدین طریق ا ب ه (اَبْ) ا ِب ه

(اِبْ) ا ُب ه (اُبْ) ب َب ه (بَبْ) ب

ِب ه (بِبْ) ب ُب ه (بُبْ) الخ و این رسم

اگرچه ظاهراً از برای معلم دشوارتر از متعلم است لیکن چنانچه

اندک دقت و تأملی فرمایند اسهل و اکمل از اول گردیده بهر

طفلی بزودی هرچه تمامتر برکات حروف و الفاظ و کلمات یاد شود

قاعده اینکه در درس اول (مگو با مَن) یعنی بگو بمن نوشته

شده این لفظ را نه اینکه غلطاً یا سهواً آورده بلکه عمداً بوده

تا از آن دو معنی مستفاد شود یکی بمعنی مَع چنانکه گوئیم با او برو

دوم با بمعنی به بیشتر استعمال شود و نیز از حروف جاره است و هم

مفعولیت را میرساند چون (با او گفتم) یعنی به او گفتم یا

او را گفتم شیخ سعدی علیه الرحمه فرموده ؏ چه جرم رفت که

(با ما) سخن نمیگوئی چه کرده ام که بهجران تو سزاوارم دله ایضاً

گفته است مگر حسود (با تو) زنهار مرد ازین پس آنجا و هم گاهی

باضافهٔ همزه در اول گفته شده فردوسی طوسی علیه الرحمة راست

چه خوش گفت رستم (ابا زال پیر) که زخم سخن بدتر از زخم تیر

قاعده همین که این کتاب مستطاب مسمّی باقبال ناصری را بسعی

بانجام رسانید کتابی که بعد از آن برایش انفع و الزم باشد کتاب

مستطاب تأدیب الاطفال است که وحید عصر و فرید دهر جوهر عنصر کمال

نگین خاتم اجلال کاشف اسرار خفیه و جلیه مقرب الخاقان مؤتمن السلطان

میرزا محمود خان منشی رموز ملقب بمصباح الملک زاد الله عزه و دولته

مخصوص اطفال تصنیف نموده و چنانچه خواسته باشند قاعده تازه و قرائت

قرآن را بطفل بیاموزند و ایشان را داخل قانون عربیت نمایند بعد از

انجام این ترتیب اولاً الفبای مصوّر را که بازار مخترعات جناب

معظم الیه است بایشان تعلیم کنند و بعد قرآن را تا طفل قبل از تحصیل و

پیش از تکمیل بکلام الله مجید هم بی احترامی ننموده باشد

قاعده اگر مبتدیان باین باشند که بدرستی از صرف و نحو زبان

مطلع شوند بعد از اتمام این نسخه و تأدیب الاطفال بکتاب مستطاب

تنبیه الصبیان که از مصنفات مقرب الخاقان معتمد السلطان

افتخار الحاج حاجی میرزا حسین خان زید عزه و شرافته نایب اول وزارت

جلیله خارجه و کارپرداز طربزون است شروع نمایند تا اگر

بعد از آن بصرف و نحو لسان عربی رجوع کنند زودتر بدروس

کلیه مطالب عالم گردند

قاعده اینکه درسهای اول کتاب را با قلم جلی و رفته رفته

خفی مینویسد بملاحظه این است که مبتدی خط شناس و

حروف و کلماتش ذهنی شده کم کم بخواندن کتب مأنوس گردد

قاعده اینکه باورق نگذاشته و بطریق اعداد هندسی

بشماره صفحه اکتفا نموده بدین خیال بوده که بر بصیرت

فارسی[۲]

[۲] در صرف و نحو زبان فارسی

نوآموزان را فزوده از ابتدا بخواندن وشناختن اعداد مانوس گرداند

بنابراین هر صفحه را که طفل شروع مینماید عدد آن صفحه را خاطرنشانش

فرموده بگویند این صفحه اول یا دوم یا سوم یا فلان است

معذرت از اتفاقات روزگاری نقاشی های لازمهٔ این

کتاب هم بترتیب پیشرفت مبتدی صورت گرفت چنانچه درسهای

اول را نقاشی با عدم ارتباط در نقاشی نقاشی نموده وچون

بصرافت افتاد برهبری یکی از دوستان نیک اندیش بعالیجاه

زبدة الاشباه میرزا مصطفی سلمه الله که ممدوح نقاشان

و مصوران روزگار است سپرد امید که مطبوع افتد

اندرز حکما هرگاه معلم تندخو و بدگو باشد متعلم نصایح

او را مغرض دانسته گوش ندهد بلکه اگر بر مطلبی مطلع نباشد

رغبت بسؤال نکند و بدین سبب متدرجاً خودسر و مهمل گردد

و هر آینه مطلبی را بخوبی و ملایمت حالی طفل نماید البته بهتر

گوش کرده معمول میدارد لهذا چنانچه معلم خلیق و مستقیم المزاج

و سلیم و حلیم باشد نصیحتش بیشتر اثر کرده راسخ گردد و هم آنچه

طفل از عاقلهٔ خود نسبت بخود دیده و شنیده و فهمیده بعد از

تکمیل باز زیر دستان همان را معمول خواهد داشت

فائده علامات مسطوره ذیل را که در کتب معمول است بعد

از انجام این کتاب باید طفل بخواند و بداند تا هر جائی ببیند ادراک کند

علاماتِ معمولهٔ کتب

( ) - قوسین	ع - علیه السلام	ص - صلواة
الله علیه	ص ع - صلی الله علیه وآله وسلم	ره - رحمة
انشا - انشاء الله	تع - تعالی	سه - سلمه الله
صلعم - صلوات الله علیه وآله وسلم	رض - رضی الله عنه	

م - مقدم	خ - مؤخر	ع - مصرع - عربی	
ف - فارسی	ت - ترکی	س - سؤال	
ج - جواب	ش - شارح	ص - مصنف	
ع ۱ - ربیع الاول	ع ۲ - ربیع الثانی	ج ۱-	
جمادی الاولی	ج ۲ - جمادی الثانیه	ـه - نهار	
ل - لیل	الخ - الی آخر	رج - رجا	

خلاصه چنانچه بحول و قوه خدای یکتا وسعت معیشت
و فراغت حالتی حاصل شود کتابی که پس از این مبتدیان را
بکار آید و مر ایشان را دانش افزاید انجام داده باعطای
ناصری موسوم خواهد گردانید بمنه و یمنه امید که تا چرخ
دوار و انجم سیار هست اختر فرخندگی و پایندگی این شهریار کامکار
قدر اقتدار از مطلع آمال و اجلال طالع و درخشان باد برب العباد

در فهرست مطالب اصل کتاب

اسامی دوستان خیراندیشی که قبل از طبع این
اوراق همت در خریدن آن نموده اند

عالیجناب ملا مرزبان ابن ملا سهراب ابن ملا گشتاسب منجم کرمانی

دویست مجلد

عالیجاه زبدة الاشباه میرزا بهرام ابن مرحوم ملا گشتاسب ابن مهربان
تاجر کرمانی یکصد و پنجاه مجلد

عالیجاه ملا اسفندیار ابن مرحوم ملا گشتاسب ابن مهربان تاجر کرمانی

یکصد مجلد

عالیشان عزت نشان ملا جمشید ابن خداداد ابن مرحوم پولاد یزدی

یکصد مجلد

عالیحضرتان ستوده خصلتان ملا اردشیر و ملا بهمن ولدان مرحوم رستم
ابن دینیار یزدی باغبان کامرانیه ده مجلد

هو الله

هذا
کتاب
اقبال ناصری
در دانش نوآموز
زبان فارسی و
اطفال مبتدی
فی سنه ١٣٠٢

الله تعالی



الف با کبیره امینیه

ا	ب	پ	ت
ث	ج	چ	ح
خ	د	ذ	ر
ز	ژ	س	س

ش	ش	ص	ض
ط	ظ	ع	ع
غ	غ	ف	ف
ق	ک	گ	گ
ک	ل	م	ن
و	ۿ	ه	ه
ه	ي	ے	ی
	ه	ة	
َ ُ	ً ٌ	ٔ ّ	ٓ ء
ِ	ٍ		

حروف صغیرهٔ پیوسته

ر	ب	ا	ء
ر	بر	ب	ب
تر	تر	پ	پ
ثر	ثر	تر	تر
جر	ج	ثر	ثر
چ	چ	چ	ج
خ	ح	حر	حر
ذ	در	خ	خر
سـ	ژر	ز	ر

صد	ش	س	س
ضد	صد	ص	صد
ط	ضد	ض	ضد
ظ	ظ	ط	ط
ع	ع	ع	ط
غ	ع	ع	ع
غ	غ	غ	غ
ف	ف	ف	غ
ق	ف	ف	ف
ق	ق	ق	ق

ـف	کـ	ـک	ـکـ
گ	گـ	ـگ	ـگـ
ـگ	لـ	ـلـ	ـل
مـ	ـمـ	ـم	ـم
ن	ـن	نـ	ـنـ
و	ه	ـهـ	ـه
هـ	ـه	یـ	ـیـ
ـی	ی	ـیـ	یـ
بابا	ماما	لالا	تاتا
به به	پیه پیه	وَه وَه	نه نه

حروفِ کبیره با زَبَر

اَ	بَ	پَ	تَ
ثَ	جَ	چَ	حَ
خَ	دَ	ذَ	رَ
زَ	ژَ	سَ	سَ
شَ	شَ	صَ	ضَ
طَ	ظَ	عَ	غَ
فَ	قَ	کَ	گَ
لَ	مَ	نَ	وَ

ۀَ	یَ	هَ	ةَ

حُروفِ کَبیرِه با زِیر

اِ	بِ	پِ	تِ
ثِ	جِ	چِ	حِ
خِ	دِ	ذِ	رِ
زِ	ژِ	سِ	سِ
شِ	شِ	صِ	ضِ
طِ	ظِ	عِ	غِ
فِ	قِ	کِ	گِ
لِ	مِ	نِ	وِ

ۀِ	یِ	هِ	ةِ

حُروفِ کَبیرِه با پیش

اُ	بُ	پُ	تُ
ثُ	جُ	چُ	حُ
خُ	دُ	ذُ	رُ
زُ	ژُ	سُ	سُ
شُ	شُ	صُ	ضُ
طُ	ظُ	عُ	غُ
فُ	قُ	کُ	گُ
لُ	مُ	نُ	وُ

هٌ	یٌ	هٌ	هٌ

حروفِ کبیره با دو زبر

اً	بً	پً	تً
ثً	جً	چً	حً
خً	دً	ذً	رً
زً	ژً	سً	سً
شً	شً	صً	ضً
طً	ظً	عً	غً
فً	قً	کً	گً

لٌ	مٌ	نٌ	وٌ
هٌ	یٌ	هٌ	هٌ

حروفُ کبیره با دو زیر

اٍ	بٍ	پٍ	تٍ
ثٍ	جٍ	چٍ	حٍ
خٍ	دٍ	ذٍ	رٍ
زٍ	ژٍ	سٍ	سٍ
شٍ	شٍ	صٍ	ضٍ
طٍ	ظٍ	عٍ	غٍ
فٍ	قٍ	کٍ	گٍ

لِ	مِ	نِ	وِ
هِ	یِ	هِ	ةِ

حرُوف کسره با دو پیش

اٌ	بٌ	پٌ	تٌ
ثٌ	جٌ	چٌ	حٌ
خٌ	دٌ	ذٌ	رٌ
زٌ	ژٌ	سٌ	سٌ
شٌ	شٌ	صٌ	ضٌ
طٌ	ظٌ	عٌ	غٌ
فٌ	قٌ	کٌ	گٌ

لٌ	مٌ	نٌ	وٌ
هٌ	یٌ	هٌ	ةٌ

کلمات دو حرفی
ترکیب حرُوف با الف

آ	با	پا	تا
ثا	جا	چا	حا
خا	دا	ذا	را
زا	ژا	سا	سا
شا	شا	صا	ضا
طا	ظا	عا	غا

فا	قا	کا	گا
ڭا	ڮا	لا	لا
ما	نا	وا	ها
	یا	ها	

کلمات دوحرفی

ترکیب حروف با ب

اب	بب	پب	تب
ثب	جب	چب	حب
خب	دب	ذب	رب
زب	ژب	سب	شب

صب	ضب	طب	ظب
عب	غب	فب	قب
کب	گب	لب	مب
نب	وب	هب	یب

ترکیب حروف با پ

اپ	بپ	پپ	تپ
ثپ	جپ	چپ	حپ
خپ	دپ	ذپ	رپ
زپ	ژپ	سپ	شپ
صپ	ضپ	طپ	ظپ

عب	غب	فب	قب
کب	گب	لب	مب
نب	وب	هب	یب

ترکیب حروف با تاء

ات	بت	پت	تت
ثت	جت	چت	حت
خت	دت	ذت	رت
زت	ژت	ست	شت
صت	ضت	طت	ظت
عت	غت	فت	قت

کت	گت	لت	مت
نت	وت	هت	یت

ترکیب حروف با ثاء

اث	بث	پث	تث
ثث	جث	چث	حث
خث	دث	ذث	رث
زث	ژث	سث	شث
صث	ضث	طث	ظث
عث	غث	فث	قث
کث	گث	لث	مث

نث	وث	ہث	یث

ترکیب حروف با جیم

اج	بج	پج	تج
ثج	جج	چج	حج
خج	دج	ذج	رج
زج	ژج	سج	شج
صج	ضج	طج	ظج
عج	غج	فج	قج
کج	گج	لج	مج
نج	وج	ہج	یج

ترکیب حروف با چیم

اچ	بچ	پچ	تچ
ثچ	جچ	چچ	حچ
خچ	دچ	ذچ	رچ
زچ	ژچ	سچ	شچ
صچ	ضچ	طچ	ظچ
عچ	غچ	فچ	قچ
کچ	گچ	لچ	مچ
نچ	وچ	ہچ	یچ

ترکیب حروف با حا

اح	بح	پح	تح
ثح	جح	چح	حح
خح	دح	ذح	رح
زح	ژح	سح	شح
صح	ضح	طح	ظح
عح	غح	فح	قح
کح	گح	لح	مح
نح	وح	هح	یح

ترکیب حروف با خاء

اخ	بخ	پخ	تخ

ثخ	جخ	چخ	حخ
خخ	دخ	ذخ	رخ
زخ	ژخ	سخ	شخ
صخ	ضخ	طخ	ظخ
عخ	غخ	فخ	قخ
کخ	گخ	لخ	مخ
نخ	وخ	هخ	یخ

ترکیب حروف با دال

اد		بد	پد	تد	ثد	جد	چد
حد	خد	دد	ذد	رد	زد	ژد	سد

شِد	صَد	ضِد	طِد
ظَد	عَد	غَد	فَد
قَد	کَد	گَد	لَد مَد
نَد	وُد	هَد	هَد یَد

ترکیب حروف با ذال

اِذ	بَذ	پَذ	تَذ ثَذ
جَذ	چَذ	حَذ	خَذ
دَذ	ذَذ	رَذ	زَذ
ژَذ	سَذ	شَذ	صَذ
ضَذ	طَذ	ظَذ	عَذ غَذ

فِذ	قَذ	کَذ	گَذ لَذ
مَذ	نَذ	وَذ هَذ	هَذ یَذ

ترکیب حروف با راء

اَر	بَر	پَر	تَر ثَر
جَر	چَر	حَر	خَر دَر
ذَر	رَر	زَر	ژَر سَر
شَر	صَر	ضَر	طَر
ظَر	عَر	غَر	فَر
قَر	کَر	گَر	لَر مَر
نَر	وَر	هَر	هَر یَر

ترکیب حروف با زاء

از	بز	پز	تز ثز
جز	چز	حز	خز
دز	ذز	رز	زز ژز
سز	شز	صز	ضز
طز	ظز	عز	غز
فز	قز	کز	گز
لز مز	نز	وز	هز یز

ترکیب حروف با ژاء

اژ	بژ	پژ	تژ	ثژ

جژ	چژ	حژ	خژ
دژ	ذژ	رژ	زژ
ژژ	سژ	شژ	صژ
ضژ	طژ	ظژ	عژ
غژ	فژ	قژ کژ	گژ
لژ مژ	نژ	وژ	هژ یژ

ترکیب حروف با سین

اس	بس	پس	تس
ثس	جس	چس	حس
خس	دس	ذس	رس

رس	زس	سس	شس
صس	ضس	طس	ظس
عس	غس	فس	قس
کس	گس	لس	مس
نس	وس	هس	یس

ترکیب حروف با شین

اش	بش	پش	تش
ثش	جش	چش	حش
خش	دش	ذش	رش
زش	ژش	سش	شش

صش	ضش	طش	ظش
عش	غش	فش	قش
کش	گش	لش	مش
نش	وش	هش	یش

ترکیب حروف با صاد

اص	بص	پص	تص
ثص	جص	چص	حص
خص	دص	ذص	رص
زص	ژص	سص	شص
صص	ضص	طص	ظص

عص	غص	فص	قص
کص	گص	لص	مص
نص	وص	هص	یص

ترکیب حروف با ضاد

اض	بض	پض	تض
ثض	جض	چض	حض
خض	دض	ذض	رض
زض	ژض	سض	شض
صض	ضض	طض	ظض
عض	غض	فض	قض

کض	گض	لض	مض
نض	وض	هض	یض

ترکیب حروف با طاء

اط	بط	پط	تط
ثط	جط	چط	حط
خط	دط	ذط	رط
زط	ژط	سط	شط
صط	ضط	طط	ظط
عط	غط	فط	قط
کط	گط	لط	مط

نط	وط	هط	یط

ترکیب حروف با ظاء

اظ	بظ	پظ	تظ
ثظ	جظ	چظ	حظ
خظ	دظ	ذظ	رظ
زظ	ژظ	سظ	شظ
صظ	ضظ	طظ	ظظ
عظ	غظ	فظ	قظ
کظ	گظ	لظ	مظ
نظ	وظ	هظ	یظ

[illegible]

ترکیب حروف با عین

اع	بع	پع	تع
ثع	جع	چع	حع
خع	دع	ذع	رع
زع	ژع	سع	شع
صع	ضع	طع	ظع
عع	غع	فع	قع
کع	گع	لع	مع
نع	وع	هع	یع

خواندن و نوشتن این کلمات را باید بطفل خوب حالی نمود

ترکیب حروف با غین

اغ	بغ	پغ	تغ
ثغ	جغ	چغ	حغ
خغ	دغ	ذغ	رغ
زغ	ژغ	سغ	شغ
صغ	ضغ	طغ	ظغ
عغ	غغ	فغ	قغ
کغ	گغ	لغ	مغ
نغ	وغ	هغ	یغ

ترکیب حروف با فاء

اف	بف	پف	تف
ثف	جف	چف	حف
خف	دف	ذف	رف
زف	ژف	سف	شف
صف	ضف	طف	ظف
عف	غف	فف	قف
کف	گف	لف	مف
نف	وف	هف	یف

ترکیب حروف با قاف

اق	بق	پق	تق

ثق	جق	چق	حق
خق	دق	ذق	رق
زق	ژق	سق	شق
صق	ضق	طق	ظق
عق	غق	فق	قق
کق	گق	لق	مق
نق	وق	هق	یق

ترکیب حروف با کاف

اک	بک	پک	تک
ثک	جک	چک	حک

خک	دک	ذک	رک
زک	ژک	سک	شک
صک	ضک	طک	ظک
عک	غک	فک	قک
کک	گک	لک	مک
نک	وک	هک	یک

ترکیب حروف با گاف

اگ	بگ	پگ	تگ
ثگ	جگ	چگ	حگ
خگ	دگ	ذگ	رگ

زگ	ژگ	سگ	شگ
صگ	ضگ	طگ	ظگ
عگ	غگ	فگ	قگ
کگ	گگ	لگ	مگ
نگ	وگ	هگ	یگ

گاف (گ) در زبان فارسی قدیم سه نوع بود اکنون این دو قسمش متروک شده (گ، گ)

ترکیب حروف با لام

ال	بل	پل	تل
ثل	جل	چل	حل
خل	دل	ذل	رل
زل	ژل	سل	شل

صل	ضل	طل	ظل
عل	غل	فل	قل
کل	گل	لل	مل
نل	ول	هل	یل

ترکیب حروف با میم

ام	بم	پم	تم
ثم	جم	چم	حم
خم	دم	ذم	رم
زم	ژم	سم	شم
صم	ضم	طم	ظم

عم	غم	فم	قم
کم	گم	لم	مم
نم	وم	هم	یم

ترکیب حروف با نون

ان	بن	پن	تن
ثن	جن	چن	حن
خن	دن	ذن	رن
زن	ژن	سن	شن
صن	ضن	طن	ظن
عن	غن	فن	قن

کن	گن	لن	من
نن	ون	هن	ین

ترکیب حروف با واو

او	بو	پو	تو
ثو	جو	چو	حو
خو	دو	ذو	رو
زو	ژو	سو	شو
صو	ضو	طو	ظو
عو	غو	فو	قو
کو	گو	لو	مو

نو	وو	هو	یو

ترکیب حروف با هاء

اه	به	په	ته
ثه	جه	چه	حه
خه	ده	ذه	ره
زه	ژه	سه	شه
صه	ضه	طه	ظه
عه	غه	فه	قه
که	گه	له	مه
نه	وه	هه	یه

ترکیب حروف با یاء

ای	بی	پی	تی
ثی	جی	چی	حی
خی	دی	ذی	ری
زی	ژی	سی	شی
صی	ضی	طی	ظی
عی	غی	فی	قی
کی	گی	لی	می
نی	وی	هی	یی

(یاء) دارای دو نقطه در زیر است ولی اگر در آخر کلمه باشد نقطه لازم نیست

و حساب رقومی قاعده دینار

فارسی	هندسه	فارسی	رقومی
یک	۱	یک دینار	ـه
دو	۲	دو دینار	عـ
سه	۳	سه دینار	ـٮ
چهار	۴	چهار دینار	لٮ
پنج	۵	پنج دینار	[illegible]
شش	۶	شش دینار	[illegible]
هفت	۷	هفت دینار	[illegible]
هشت	۸	هشت دینار	[illegible]
نه	۹	نه دینار	ٮـ
ده	۱۰	ده دینار	عسر

هو
معلم باید در
شناسانیدن
اعداد به مبتدی
کمال دقت بجا
بیاورد و
غفلت نکند

فارسی	هندسه	فارسی	رقومی
یازده	۱۱	یازده دینار	ـه عسر
دوازده	۱۲	دوازده دینار	عـ عسر
سیزده	۱۳	سیزده دینار	ـٮ عسر
چهارده	۱۴	چهارده دینار	لٮ عسر
پانزده	۱۵	پانزده دینار	ـٮ عسر
شانزده	۱۶	شانزده دینار	ـٮ عسر
هفده	۱۷	هفده دینار	ا عسر
هجده	۱۸	هجده دینار	ـٮ عسر
نوزده	۱۹	نوزده دینار	ـٮ عسر
بیست	۲۰	بیست دینار	عسر

هو
برای نوآموز
علی الحساب همین
قدر کفایت است
تا بعد بموقع نوشته
شود ولی باید
همین قدر را خوب
ذهنی خود نماید

درس اول

فعل امر	برو	بگو	بیا
ضمیر مفرد	من	او	تو
حرف	از	با	پیش

هو
این لغات را باید با هجی به مبتدی آموخت و تلفظ آن را بی هجی تا کم کم طبعش بخواندن مایل شود و چیزی بیاموزد

مکالمات درس اول

برو با او	بگو با من
بیا تو	بیا بگو با من
برو از پیش من	بیا پیش من
تو با او بگو	تو با من بیا

آموزگار باید معنی مکالمات فوق را از نوآموز بپرسد تا بهبود

درس دوم

فعل امر	بیار	ببر	بگیر
اسم اشاره	این	آن	را
مرغ	طوطی	بلبل	



هو
معلم باید صورت و اسم این مرغها را بطفل بشناساند و بفهماند تا باعث زیادتی شوق و ذوق او شود

مکالمات درس دوم

ببر مرغ را با طوطی	بیار آن بلبل را
طوطی را بگو	مرغ را بگیر
این بلبل را ببر	آن طوطی را بیار

درسِ سوم

فعلِ امر	بشنو	ببین	بخور
ضمیرِ جمع	ما	شما	ایشان
اسمِ جنس	مرد	زن	میوه

مکالماتِ درسِ سوم

بشنو از آن مرد	ببین آن زن را
این میوه را بگیر	ایشان را ببین
ما را بگو	میوه بخور
آن زن را بیار	این مرد را با طوطی ببر
یک طوطی بگیر	دو مرغ بیار

هو
این درسها را
مبتدی باید ببین
فائده از حفظ
کند

درسِ چهارم

فعلِ امر	ببرید	بگوئید	بیارید
اسمِ زمان	حالا	اکنون	الآن
اسمِ مکان	اینجا	آنجا	طرف

مکالمات درس چهارم

آن طرف بروید	اکنون اینجا بیائید
حالا با من بگوئید	الآن آنجا بروید
آن بلبل را پیش او ببر	این طوطی را حالا بیار
از این طرف برو	این میوه را از اینجا ببر
شما با مرغ پیش من بیائید	با آن مرد آنجا بروید

درس پنجم

فعل امر	بیاورید	ببرید	بگیرید
اسم جنس	پسر	دختر	سیب
صفت	خوب	بد	زشت
رابطه	است	هست	نیست

مکالمات درس پنجم

آن پسر خوب است	این دختر بد نیست
این سیب خوب را بخور	آن مرغ زشت را ببر
آن طوطی از ایشان است	این بلبل از او است
او را بگیرید	آن مرد را بیاورید

درس ششم

فعل ماضی	رفت	گفت	آمد
مضارع	میرود	می گوید	می آید
اسم مکان	راه	روی	جای
ظرف	در	میان	بر

مکالمات درس ششم

طوطی خوب راه میرود	آن بلبل از من است
این دختر میگوید بیا	او الآن می آید
من میگویم مرغ را بیار	من آمدم با او گفتم
او گفت ایشان را	او در میان راه است

درس هفتم

ماضی	خواندم	خواندی	خواند
صفات	بسیار	زیاد	خیلی
	کم	پر	خالی
اسم مصدر	خنده	گریه	خوشی
اسم مصدر	حرف	سخن	کلام

مکالمات درس هفتم

من خواندم این درس را	تو خوب خواندی
این پسر بسیار خوب خواند	میان آن خالی است
آن پر است و این خالی	بشنو سخن آن مرد را

ببین درس آن دختر را	این میوه پر کم است
آن سیب بسیار خوب است	آن بلبل زشت است
او خیلی کم حرف است	سخن خوب یک کلام است
درس ایشان زیاد کم است	با خنده سخن بد است
درس را خیلی بگو	خوب درس بگیر
پسر من خوب خواند	دختر او بسیار خواند

درس هشتم

مضارع	میکند	میزند	میخورد
استفهام	چرا	چه	چند
اسم مصدر	درست	راست	حق

اسم جنس	کتاب	قلم	کاغذ
اسم پرنده	هدهد	قمری	کبوتر
اسم جنس	تصویر	صورت	روی

مکالمات درس ششم

کتاب ما را بیار	آن قلم را از او بگیر
تصویر هدهد را ببین	قمری خوب روی است
این کبوتر از من است	آن قلم را با کاغذ بیار
	حق با ما است
من راست میگویم	او درست حرف میزند

شما حالا اینجا بیائید	او را بگوئید
آنجا کم بروید	او راست میگوید
چرا آنجا میروید	ایشان چه میگویند
او چرا خنده میکند	گریه خوب نیست
آن زن خوب حرف میزند	او چند سیب میخورد
این چه کتاب است	آن چه کاغذ است
او چرا بد میگوید	قمری خوب مرغی است
روی هدهد خوب است	آن قلم از ما است
خنده زیاد خوب نیست	او از خوشی خنده میکند
طوطی خوب سخن میگوید	آن بلبل خوب خواند

درس نهم

فعل مضارع	می پرد	میخواند	می تواند
فعل نفی	نمی پرد	نمیخواند	نمی تواند
اسم معنی	طور	گونه	رنگ
اسامی الوان	سبز	زرد	آبی
نامهای رنگها	سرخ	قرمز	بنفش
اسامی الوان	سفید	سیاه	کبود
اسم جنس	بال	پر	قبا
اسم	پدر	فرزند	معلم
اسم	شاگرد	بچه	پرواز

مکالمات درس نهم

ببین بلبل چه طور می پرد	این کبوتر سیاه است
آن طوطی چه خوب میخواند	او میتواند پرواز کند
بال و پر طوطی سبز است	صورت او زرد است
رنگ این کاغذ قرمز است	روی او بسیار سرخ است
رنگ این قبا آبی است	قبای او بنفش است
آن کبوتر خیلی سفید است	گونه آن دختر کبود است
این بلبل خوب چه چه میزند	آن پسر خوب میخواند
من یک مرغ دارم	تو دو طوطی داری
او سه کبوتر دارد	ما چهار سیب داریم

شما پنج گونه میوه دارید	ایشان شش بلبل دارند
آن مرد پدر هفت فرزند است	این زن معلم هشت شاگرد است



آن پسر نه درس خوانده	این دختر ده کتاب دارد



قلم او روی کاغذ است	او خوب درس میخواند
او خیلی در درس پیش است	ما الآن خوب میخوانیم

درس دهم

اسم تعجب	عجب	شگفت	بخ
صفات	خو	عادت	رسم
اسم مفعول	گرفته	گفته	رفته
صفات	ماده	نر	دراز
اسم فاعل	شکاری	کارزاری	پرخاشی
اسم	چتر	شکار	خرطوم
اسم زمان	شب	روز	ساعت
صفات	دانا	بینا	خوانا
اسم فاعل	پرنده	چرنده	رونده

مکالمات درس دهم

این گنجشک باما خو گرفته	آن زاغ پرواز میکند



این کبک عجب میخرامد	من ازین خروس میترسم

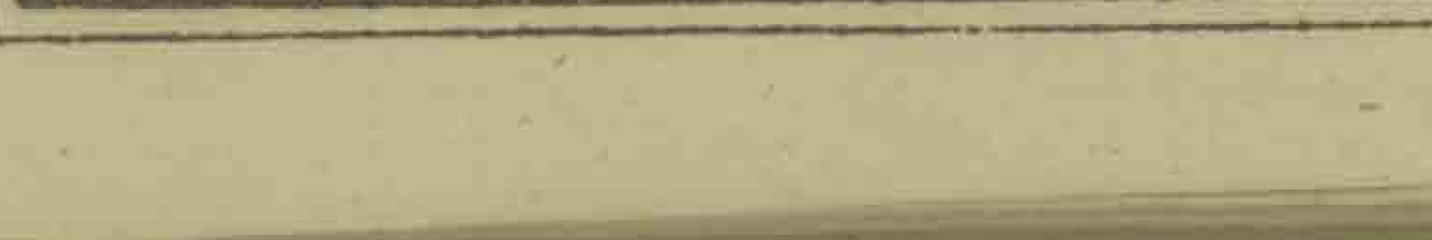


آن قوش شکاری است	مرغابی خوب شنا میکند



این طاووس ماده است	آن طاووس نر چتر دارد





بوقلمون چتر و خرطوم هر دو دارد



این باز پرنده شکار میکند	شب پره روز نمی پرد



پای غاز دراز است	شاهین بلند پرواز است



جغد مرغی دانا است	بوم هم همان جنس است





درس یازدهم

اسم مصدر	کار	شغل	حفظ
صیغ نسبت	روان	هیچی	روانی
فلزات	آهن	مس	سرب
قلع	نقره	طلا	برنج
حلبی	روی	جیوه	روئین
اسم آلت	میز	نی	قلمدان
کارد	لوح	چاقو	دم
مقراض	دوات	انگشته	قاشق
قطع زن	رهن	مرکب	مداد

اسم جنس	نشاسته	عاج	کاج
اسم	کاشی	صمغ	چوب
فعل امر	بردار	بفروش	بخر
صفات	کوچک	بزرگ	صاف
صفات	تیز	خوش	نازک
اسم جنس جمعی	مطالب	لغت	مکالمات
مصدر	خواندن	دادن	کردن
مضارع حالیه	بپرسیم	بخوانیم	نمائیم

مکالمات درس یازدهم

آن قلم نی را بده	این قلم پر را بگیر

سر قلم آهن را بردار	این کتاب را بفروش
آن قلمدان را بخر	میز من خوش رنگ است
کارد تو خیلی تیز است	لوح او زیاد صاف است
چاقوی ایشان دو دم دارد	مقراض ما کوچک است
دوات شما از نقره است	انگشتر شما از طلا است
این کاغذ نازک است	آن لوح از حلبی است
لوح آن پسر برنج است	قاشق ایشان مس است
قلمزن ما عاج است	رحل او چوب کاج است
آن پسر دوات کاشی دارد	مرکب شما صمغی است
مداد او سرب است	آن قاشق رویی است

آن مرد مرکب نشاسته دارد	این کتاب بجای هجی است
هر لغتی را باید از معلم بپرسیم	مکالمات را باید بخوانیم
مطالبش را از حفظ کنیم	درسهایش را روان نمائیم
بچهای خوب را معلم خوب گوید	بچهای بد را چوب زند
کار ما درس خواندن است	شغل معلم درس دادن

درس دوازدهم
در نامهای اجناس و ملزومات

سندلی	تخت	نیم کت	دوشک
حرمی	فرش	قالی	نمد
قالیچه	سوزنی	جانماز	سجاده

ارسی	پنج دری	درب	خانه
اطاق	صندوقخانه	مطبخ	بخاری
طاقچه	طاقچه پوش	آئینه	گلاب پاش
عطردان	مردنگی	شمع	لاله
شمعدان	لامپا	روغن	صحن
حیاط	آب	پرده	جاروب
تمیز	درست	قشنگ	قاعده

فعل امر

بگذار	بینداز	برچین	بتکان
بگستر	بیفکن	تنگ کن	ببر

بینداز

پاک کن	ببند	بروب	بشوی
بپاش	بیاویز	بریز	برخیز

مکالمات درس دوازدهم

صندلیها را بگذار	تخت ها را بردار
دوشکها را روی هم گت بینداز	حرمی ها را برچین
فرشها را بتکان	قالیها را بگستر
نمدها را بیفکن	قالیچه را تنگ کن
سوزنی را بیاور	جانماز را ببر
سجاده را بگیر	ارسی را پاک کن
پنجدری را جاروب نما	درب خانه را ببند

اطاق را بروب	صندوقخانه را تمیز نما
مطبخ را سفید کن	بخاری ها را صفا بده
طاقچه ها را قشنگ کن	طاقچه پوشها را بینداز
آئینه ها را بقاعده بگذار	گلاب پاشها را پر کن
عطردانها را بیار	مردنگی ها را پاک نما
شمع در میان لاله ها بگذار	شمعدانها را بشوی
لامپاها را روغن بریز	صحن حیاط را آب بپاش
پرده ها را بیاویز	این پسر را بگو برخیز
کتاب او را بده	درس او را بگیر
لوح او را پاک کن	قلم او را بردار

درس سیزدهم
در نامهای ظروفات

گیلاس	استکان	فنجان	پیاله
نعلبکی	سینی	سماور	کتل
قوری	قهوه جوش	روپوش	زیرانداز
دستمال	قندوان	جام	تنگ
کوزه	بطل	نارنج	لیمو
آبغوره	شربت	سکنجبین	چای
قهوه	کاسه	بشقاب	دوری
سفره	خوراک	غذا	خورش

چلو	پلو	کباب	جوجه
آفتابه	لگن	مهمان	کفش
آتش	آدم	تازه	خدمت
محترم	فکر	جوش	آقا

فعل امر

بنشین	باز کن	حاضر کن	باش
بردار	بده	بزن	بخوان
بنوش	بپوش	بکوش	بجوش

استفهام

چه شد	کو	کجا	کی

مکالمات درس سیزدهم

گیلاسها را روی میز بچین	استکانها را بشوی
نعلبکیها را پاک کن	پیاله نعلبکی ها را بیار
سینی را حاضر کن	سماور را آتش کن
کتل را تمیز نما	چای دم کن
قنددان را بیاور	جام را از اینجا بردار
کوزه را آنجا بگذار	بطل آب نارنج را بیار
لیموی تازه بگیر	تنگها را شربت کن
یک کاسه سکنجبین بیار	کاسه بشقاب را بردار
مهمانها را چای بده	ایشانرا خدمت کن

آنها را محترم دار	سفره بکش
در فکر غذا باش	کباب جوجه چه شد
دوری های پلو کو	چلو کباب کجاست
کوزهٔ آب را بیار	آبغوره در خورش بریز
آفتابه لگن حاضر کن	قهوه جوش را جوش بیار
قهوه بآقایان بده	کفش مهمانها را درست بگذار
در را باز کن	پرده را بلند کن
در کار بکوش	در درس بجوش
با ادب باش	با علم باش
دانا باش	بینا باش

درس چهاردهم

ضمیرهای فاعلی که بگوینده و کننده تعلق دارد

مفرد	من	تو	او
جمع	ما	شما	ایشان

چنانکه گوئیم

مفرد	من میزنم	تو میزنی	او میزند
جمع	ما میزنیم	شما میزنید	ایشان میزنند

ضمیرهای ملکی و اضافی که ملکیت را میرساند

مفرد	مرا	ترا	اورا
جمع	مارا	شمارا	ایشانرا

(۱) این قواعد از برای متعلم بسیار مفید و لازم است باید خوب ذهنی او نمود

(۲) این ضمیرهای ملکی گاهی هم بجای مفعول واقع میشوند چنانکه گوئی (گفتم اورا) یا (اورا زدم) و وقتیکه ملکی هستند مثل (کتاب مرا بده)

ضمیرهای تملکی و اضافی در فارسی این هاست

مفرد	م	ت	ش
جمع	مان	تان	شان

چنانکه گوییم

مفرد	کتابم	کتابت	کتابش
جمع	کتابمان	کتابتان	کتابشان

ضمیرهای مفعولی را در فارسی بضمیر فاعل یک ب اضافه کنند

مثلاً

مفرد	بمن	بتو	باو
جمع	بما	بشما	بایشان

علامت ضمیر فعلی در زبان فارسی اینها اند

مفرد	م	ی	(د) یا (ت)
جمع	یم	ید	ند

چنانکه گوییم

مفرد	آمدم	آمدی	آمد
جمع	آمدیم	آمدید	آمدند

یا گوییم

مفرد	گفتم	گفتی	گفت
جمع	گفتیم	گفتید	گفتند

متعلم باید که علامات و قاعدهٔ ضمیر و فعل را بدرستی حالی استعمال نماید

مکالمات درس چهاردهم
با فعل ماضی

من خواندم درسم را	تو گفتی ایشان را
او داد کتاب مرا	ما دادیم درس او را
شما بردید طوطی‌ها را	ایشان گرفتند مرغ ترا
درس او را گفتم	کتاب تو را دادم
کاغذ ایشان را گرفتم	قلم شما را درست کردم

بطریق فعل مضارع

من میروم آنجا	تو میروی خانه
او میرود در اطاق	ما میرویم در ارسی

شما میروید در مطبخ	ایشان میروند در حیاط
من میگذارم سندلی را	تو میگذاری میز را
او میگذارد تخت را	ما میگذاریم سماور را
شما میگذارید قوری را	ایشان میگذارند فنجان را
من میگسترم قالی را	تو میگستری قالیچه را
او میگسترد نمد را	ما میگستریم فرش را
شما میگسترید سوزنی را	ایشان میگسترند حرمی را
من میخوانم کتابم را	تو میخوانی درست را
او میخواند کتابش را	ما میخوانیم درسمان را
شما میخوانید کتابتان را	ایشان میخوانند درسشان را

فعل مستقبل

خواهم خواند کتابم را	خواهی خواند کتابت را
خواهد خواند کتابش را	خواهیم خواند کتابمان را
خواهید خواند کتابتان را	خواهند خواند کتابشان را

مثال دیگر

خواهم رفت	خواهی رفت
خواهد رفت	خواهیم رفت
خواهید رفت	خواهند رفت

اسم فاعل	گوینده	گویان	گویندگان
اسم مفعول	گفته	گفته شده	گفته شدگان

امر حاضر و غایب

بخوان	بخواند	بخوانید	بخوانند
بزن	بزند	بزنید	بزنند
بگو	بگوید	بگویید	بگویند
بدان	بداند	بدانید	بدانند

نهی حاضر و غایب

مخوان	نخواند	مخوانید	نخوانند
مزن	نزند	مزنید	نزنند
مگو	نگوید	مگوئید	نگویند
مرو	نرود	مروید	نروند

سخن
جمع حاضر در
فعل نهی با نون
و میم هر دو صحیح است
چنانکه گوئی (نروید)
با (مروید) (نزنید)
با (مزنید) همه
افعال بر این
قیاس است

فعل جحد

مفرد	نزدم	نزدی	نزد
جمع	نزدیم	نزدید	نزدند

فعل نفی

مفرد	نمیزنم	نمیزنی	نمیزند
جمع	نمیزنیم	نمیزنید	نمیزنند

یا بگوئیم

مفرد	نخواهم زد	نخواهی زد	نخواهد زد
جمع	نخواهیم زد	نخواهید زد	نخواهند زد

معلم باید سایر افعال و مصدرها را هم بهمین قیاس بمبتدی حالی کند
چون (خوردن) (دادن) (گرفتن) همه را بهمین طور صرف نماید

فعل استفهام

مفرد	آیا میزنم	آیا میزنی	آیا میزند
جمع	آیا میزنیم	آیا میزنید	آیا میزنند

همچنین

مفرد	آیا میروم	آیا میروی	آیا میرود
جمع	آیا میرویم	آیا میروید	آیا میروند

باز بهمین طور

مفرد	آیا میکنم	آیا میکنی	آیا میکند
جمع	آیا میکنیم	آیا میکنید	آیا میکنند

قاعده صرف افعال در فارسی بیش از این است ولی حال برای طفل بس است
ما بعد در ضمن حکایات چیزی گفته شود ان شاء الله تعالی



لباس	جامه	کلاه	پیراهن
زیرجامه	شلوار	سرداری	ارخالق
نیم تنه	جلیقه	کلوچه	دستکش
جوراب	کمربند	پاتاره	مچ پیچ
دستبند	خلخال	انگشتانه	سوزن
نخ	خیاطه	ابریشم	موم
دکمه	مادگی	پولک	نوار
قیطان	سنبله	مضرش	رمجری

جعبه	صندوقچه	کارگاه	نقش
قطه	لعبت	لوفت	عروسک
بچه	طفل	کودک	پدر
مادر	بابا	ننه	برادر
خواهر	غلام	کنیز	دده
شیر	پستر	گرسنه	چادر
جابند	چادرشب	رخت	رختخواب
کرسی	لحاف	متکا	نالی
بستر	ملافه	پتو	منقل
بیدار	بیداری	خواب	خوابیدن

مکالمات درس پانزدهم

لباس من خوش رنگ است	جامهٔ تو سفید است
کلاه او سیاه است	پیراهن ما آبی است
زیر جامهٔ شما قرمز است	شلوار ایشان سرخ است
سرداری ام سبز است	ارخالقت بنفش است
نیم تنه اش زرد است	جلیقه مان کبود است
کلوچه شان نازک است	این دستکش بد نیست
آن جوراب بلند است	این کمربندها خوب نیست
آن پاتابه بد است	این مرد مچ پیچ دارد
آن زن دستبند دارد	پای آن دختر خلخال دارد

این سوزن تیز است	او یک انگشتانه دارد
این نخ خوب نیست	این خیاطه کارآمد است
عجب ابریشم خوب است	آن موم سفید است
قبای من خیلی دکمه دارد	سرداری تو بسیار یادگی دارد
ارخالق او زیاد نوار دارد	نیم تنه ات پنج قیطان دارد
پیراهن شما دو سنبله دارد	جلیقهٔ ایشان ده پولک دارد
مفرش من پر است	مجری تو خالی است
جعبهٔ او بادر است	کارگاه ما قشنگ است
صندوقچهٔ شما خوب است	آن نقش کارگاه زیبا است
او این پرده را لفافه زده	آن بچه چند لعبت دارد

او لعبت را لوفت میخواهد	این عروسکها از اوست
بابای او پدر من است	ننهٔ او مادر من است
من یک برادر دارم	تو دو خواهر داری
او سه غلام دارد	ما چهار کنیز داریم
دادهٔ ایشان شیر میدهد	طفل شما شیر میخورد
این بچه گرسنه است	آن کودک سیر است
این زن پنج چادر دارد	آن شش چابند از من است
این هفت چادرشب از تو است	آن رختها از او است
این رختخوابها از ما است	کرسی های شما قشنگ است
لحافهای ایشان زشت است	متکاهای من خوب است

من بر روی نالی میخوابم	تو بر روی بستر میخوابی
او طاقه بر روی نالی گسترده	ما پتوی خوب داریم
منقل شما پر از آتش است	ایشان شبها بیدارند
خواب کم خوب است	زیاد خوابیدن بد است
ما باید خیلی درس بخوانیم	دانا و بینا و خوانا باشیم



درسِ شانزدهم

آلو	آلوبالو	آلوچه	آلو بخارا
گوجه	گیلاس	هلو	شفتالو
شلیل	زردآلو	قیسی	سیب
گلابی	امرود	لقا	جورس

لَتتر	بِه	اَنارْ	اَنگور
رَوچه	خَلیلی	هَیته	رِیش بابا
لَکو	کَت شنگو	مَلایی	ساده
سامی	عَسکری	ریزو	لعلی
اَنجیر	اَزگیل	سِنجد	خَربوزه
هِندوانه	خیار بالنگ	خیار شنبر	گرمک
طالبی	شهری	خیار زنگ	دستنبو
کِشمش	مَویز	زِرِشک	توت

مُکالمات درس ۱۶

آلوبالو ترش مزه است	آلوچه نارس ترش است

نارس اینرا کال گویند	آلوقیسی بد
مزه نیست	گوجه را ما گرجی میگوئیم
آلو سیاه رسیده خوب است	ایشان
آلو زرد دارند	او آلوبخارا می خورد
تو گیلاس شیرین داری	شربت خوری
را هم گیلاس میگویند	این آلو تلخ است
آن شفتالو شیرین است	من یک شلیل دارم
این شلیل سرخ و سفید است	آن سیب
زرد رنگ است	من دو تا زرد آلو میخورم
تو قیسی میخوری	او چهار گلابی میخورد

پانچ سیب میخوریم | شما شش امرود میخورید

ایشان هفت لعا میخورند | لعا جنس گلابی است

جورس هم چنان است | لتنز خیلی خوب است

این باغ انگور خلیلی دارد | آن باغچه روچه دارد

خلیلی و روچه یک جنس است | انگور هیته سفید

است | آنرا رشبابا هم میگویند

انگور لعلی خوب است | انگور ساوه را سابی

مینامند | انگور قرمز را لعلی میخوانند

انگور لگو پر آب است | انگور عسکری هسته

کم دارد | انگور ریزه هسته ندارد

کت شنگو هم جنس انگور است | ما انگور سیاه

داریم | شما انگور ملائی دارید | درخت به

بلند نیست | این انار خیلی گز است

آن انار میخوش است | ما انار ملس میخوریم

ملس و مرس یکی است | ایشان انار

زمخت میخورند | زمخت و گز یکی است

این انجیر را بگیرید | آن ازگیل را بردارید

این خربوزه خوب است | آن هندوانه

بد است | او خیار بالنگ را خیار میگوید

خیار شنگ خیار شنبر است | ما آنرا

خیار چنبر میگوییم	گرمک پرآب است
طالبی پر شیرین نیست	شهری شیرین است
جنسی از خربوزه است	طالبی جنس گرمک است
خیار رنگ ترش است	کشمش انگور خشک است
مویز هم انگور خشک است	کشمش استه ندارد
مویز استه دارد	استه را دانه هم میگویند
زرشک دو جنس است	دانه دار و بی دانه
دانه دار را زارچ میگویند	هر دو ترش
مزه است	این پلو زرشک دارد
آن چلو کشمش دارد	این درس شیرین است

ما الان باید بخوانیم	این درسها خوبست
دیگر لغت های جدا نداریم	هر لغت را
نمیدانیم هجی میکنیم	از معلم می پرسیم
تا بر همه چیز دانا شویم	درس ما این است

درس هفدهم
در مکالمات

گوسفند دو جنسند	نرینه و میشینه
هر دو جنس نر و ماده دارند	نر بزرا
چپش میگویند	دو ساله اش را دو بره میگویند
ماده اش را بز خوانند	بچه اش را بزغاله

یا نری

سر اینند	بزغاله را کهره هم میگویند
بزینه بسیار هشیار است	تربیت هم
می پذیرند	خیلی جهندگی دارند
بدن آنها مو دارد	از موهایشان
ریسمان می سازند	موی بز را بزی
یعنی بز مو هم میگویند	در موهایشان
کورک دارد	آن را بارنگ میریسند
همه رنگ می نمایند	آن رشته را ریس
میگویند	دو لایه اش را می تابند
تابیده اش را تون میگویند	از آن ریس

ریس
یعنی پود
تون
یعنی تار

شال میبافند	ترمه های سنگین از
کورک بز است	شیر هم از بز میدوشند
ضعیف مزاجان مینوشند	شیر بز
لطیف است	از شیر ماست میسازند
ماست را دوغ میکنند	از دوغ کره
میگیرند	دوغ را جوشانیده کشک میشود
کشک را بزبکی قروت گویند	از آب
کشک ترپ می سازند	ترپ را بزبکی
قره قروت گویند	ترپ را تلپ هم
مینویسند	این لغت فارسی میباشد

گره را داغ میکنند روغن میشود | گره را
مسکه هم میگویند | با مایه از شیر دلمه میسازند
دلمه را در کیسه میریزند پنیر میشود | پ
از آنش لور میسازند | لور مسهل ملایم است
مردمان فقیر میخورند | مایه را مایه پنیر
و پنیرمایه هم میگویند | از پوست بزینه
چرم نازک میسازند | انبان هم میسازند
مشک آبی هم از پوست بزینه است | پ
خیک ماستی هم از پوست بزینه است
چرم بزینه را تیماج میگویند | گوشت بزینه

را هم میخورند | از پیه اش روغن میگیرند
موم روغن از پیه بز و موم است | از رودہ
هایش زه میتابند | زه را زهرود هم میگویند
سرگین بزینه را پشکل مینامند | پشکل را
پشک هم میگویند | آنرا در تون های
حمام و تنورهای نانوائی گاهی میسوزند
پشکل برای گوشت زمین خوب است
بزینه دنبه ندارند | دم کوچکی دارد
آن را تیزدم میگویند | عوض دنبه پیه
دارند | ازان شمع میریزند | پ

تصویر گوسفند بزینه این است



چپش یا بزنر



آن بزغاله را ببین چه طور شیر مینوشد

آن چپش را نگاه کن چگونه علف میخورد

شاخهایش را ببین خیلی دراز است

شاخهای آن بز کوتاه است | این بزغاله

هنوز شاخ ندارد | اما گوش بحرف

مادرش میکند | درست شیر میخورد.

بسیار با قاعده است | ادب دارد

درس هجدهم

در مکالمات

گوسفند میشینه هم ماده و نر هر دو دارد

نرش را تا یکسال شیشک گویند.

بیشتر از یکساله را قوچ نامند | بدن میشینه

مو ندارد پشم دارد | پشمشان زبر است

نرم نیست | زبر را بعربی خشن گویند

شالهای سنگ از پشم میشینه است

جنس میشینه هشیار نیست | فراست ندارد

جسندگی زیاد ندارد | تربیت می پذیرد

گوشتش بهتر از گوشت بز است

از شیرش هم مثل بز شیر میدوشند

ماستش خیلی خوب میشود | دوغش بهتر از

دوغ بز است | کشکش هم بهتر است



پنیرش هم خوب است | روغنش خیلی

خوب است | گوشت میش ده ریخته میشود

گوشت بره بسیار نازک است | گوشت

شیشک هم بد نیست | گوشت قوچ

میانه است | جنس میشینه دنبه دارد

از پوست میشینه چرم و انبان

دمشک کم میسازند | پوست میشینه

را تربیت میکنند پوستین های خوب

بعمل میآید | از پوست بره کلاه خوب

ساخته میشود | کلاه بخارائی پوست بره

تصویر گوسفند میشینه است



این شیشکه این شاخهای خیلی کوچک دارد

این قوچ شاخهایش پیچ و خم دارد

تماشا کن این بره چه قدر خوشگل است

کنار مادرش ایستاده بی اذن او

شیر نمیخورد مادرش هم او را دوست

میدارد پدر و مادر ما هم ما را دوست

میدارند ما هم باید آنها را دوست داشته

باشیم هرچه میفرمایند بشنویم و

اطاعت کنیم فرمان بردار باشیم

تا خدا از ما خشنود باشد بما بزرگی

دهد روزی دهد تندرستی بخشد

معلم هم که ما را درس میدهد باید او را
حرمت داشته باشیم تعظیم کنیم
خدمت نمائیم او را از خود نرنجانیم
اگر پدر و مادر و معلم و استاد را
از خود برنجانیم از گوسفند هم کمتر هستیم
و عاقبت پشیمان میشویم بکار خود در
میمانیم و بکیفر دار خود گرفتار میگردیم
و هم گناه بزرگ کرده ایم آنوقت خدا
که ما را آفریده و این حیوانات را برای
آسودگی ما خلق کرده ما را نمی بخشد

عذاب و عقاب میکند باز خواست میفرماید

درس نوزدهم
در حکایت برهٔ نادان

چوپانی گوسفند زیادی داشت و آن
گله را بکمال مهربانی میچرانید و در هر بیابانی
که علف سبزتر و هوا خوشتر و آب بیشتر
و شیرین تر بود آن گوسفندان را میبرد
تا آسوده باشند و آن چوپان مهربان بجهت
محافظت ایشان دو سگ داشت که هر
وقت گرگی خواسته باشد بآنها اذیت

باید گذارند و پاس بایند گوسفندها را
هم شبها در آغل جای میداد تا محفوظ
باشند و از همه بابت گوسفندها و گهرها از
آن چوپان مهربان راضی بودند و او را
دوست میداشتند مگر یک بره کم عقل
که هیچ خوبی خود را نمیدانست و همیشه در خیال
فرار بود و چوپان را نفرین میکرد
تا اینکه یک روز نزد مادر خود رفته اظهار کرد
که بسیار افسوس میخورم از بخت خودم که
چرا باید من هم با شما شبها در آغل باشم

گهره
نی کاف تازی
بزغاله و بره جوان
را گویند

و این شکلها را که می بینی بیرون باشند

تصویر صحبت
بره نادان
با مادرش





در میان مخلوق تفاوت چه معنی دارد
از این سبب من شب آینده خود را جا

پنهان میکنیم و در مرغزار میگردیم چراکه شب
ماهتاب در بیابان خیلی حظ دارد مادرش
گفت تو هنوز برهٔ نادان هستی گرگ در آغال
مرض دارد این طور مهربانی و محبتی که
چوپان بما دارد باید در هر باب اطاعت او
غنیمت دانیم و فرض شماریم چراکه او
خیرخواه ما میباشد و سگها را در شب بجهت
پاسبانی ما بیرون رها میکند و اگر ما
بعوض سگها شب بیرون باشیم هیچ
یک از دست گرگ حریص گرسنه

جان بیرون نمی بریم و اکنون بجرئت
شما را نصیحت مینمایم که از این خیالات پوچ
اذیت خواهید دید آما آن برهٔ
نادان سخنان او را از غرض پنداشته
جواب داد که من بجرئت قسم میخورم
که ابداً زجر و اذیتی نخواهم دید
القصه چون شب شد برهٔ نادان
کم عقل هم در وقتی که گوسفندان با آغال
میرفتند خود را جائی پنهان نمود
و بعد رو به بیابان گذاشته میرقصید

و می جهید و می خرامید | تا بجنگل پر درختی
رسید | در آن حالت با خود میگفت
که خوب کردم از دست چوپان ظالم
خود را نجات دادم | در این اثنا گرگ
خون خوار | نعره زنان از غار خود بدر
آمده | بره نادان بیچاره از حرکت بازا
خود پشیمان شده | جای ستیز نبود و پای
گریز نداشت | گرگ حریص گرسنه هم او
را دیده | بیک حمله اش ربوده بغار خود
برد | در آنجا ده توله داشت آنها را

توله
بضم تا. بچه های
حیوانات درنده را
گویند

فریاد کرد که بچه ها بیائید | بره فربه بجهت
شما آورده ام | توله گرگها هم آمده طوریکه
در این تصویر است



با کمال خوشحالی و ذوق ساعتی با آن بره

بیچاره غرید | و بعد او را پاره پاره

و تکه تکه نموده بخوردند | خلاصه مفاد

شد که بحرف نشنیدن و گوش بنصیحت

بزرگتر و خیرخواه خود ندادن چیست

پس ما اطفال تا میتوانیم باید نصیحتهای

پدر و مادر و معلم و بزرگتر خود را گوش کنیم

و از فرمایشهای ایشان سر نه پیچیم تا

مثل آن بره نادان از کردار نافهمی خود

پشیمان نگردیم | و ببلاهای سخت و

صعب دوچار و گرفتار نشویم ۞

درس بیستم
در بدی ناشکری

حکایت | یک دفعه گوزنی بجهت

گوزن یعنی گاو کوهی

فرو نشاندن تشنگی خود بر لب غدیری

رفته طوری که در این تصویر ملاحظه می کنند



آب مینوشید | چون آب خیلی زلال

و صاف بود عکسش در آن تابیده

شاخهای خود را بس مقبول و قشنگ
دیده بسیار خوشحال شد اما
از پاهای خود ملول و اندوهگین گردیده
بنای ناشکری گذاشته گفت چه قدر
جای افسوس است که خدا پاهای باین
باریکی را در خلقت حامل این شاخهای
قشنگ و بزرگ و تنهٔ سنگین و سترگ نموده
است و فی التحقیقه من با این شاخ ها
باید اشرف جانوران باشم ولی
حیف که هر یک از پاهایم در باریکی

مساوی هستند بشاخه از شاخهایم
در اثنای این خیالات صدای چند
سگهای شکاری را شنیده ترسید فرار نمود
و تا میتوانست برای خلاصی جان خود دو
سگها را عقب گذاشت در زمین دویدن
بجنگل بُرده درختی رسید شاخ هایش در
شاخه های درختی گرفت و همانجا گرفتار
ماند تا سگها از عقب رسیده او را پاره
پاره نموده بخوردند در وقت جان
دادن از ناشکری های خود آگاه شده

گفت افسوس افسوس ما مخلوق چه قدر
بی انصاف و نادان هستیم نعمت ها و
منفعت هائیکه خدا بما ارزانی داشته
شکر نمیکنیم و معین حکمت نمیدانیم پاهائی
را که من نفرت کردم و قدر ندانستم
جانم را از چنگ دشمنان رهائی و نجات
دادند و باین شاخها که من غرور کردم و
بالیدم و فخر نمودم آخر مرا بکشتن سپردند
حاصل مطلب این است که آنچه از روی
قدرت و حکمت خداوندی با بندگان عطا

شده و میشود معین خیریت و محض خوبی
و مصلحت است پس ما اطفال باید همه
جهت شکر گذارده بعطاهای پروردگار خویش
امیدوار باشیم و بنصیحت ها و رهنمائی
هائی که پدر و مادر و معلم و استاد و دانایان
و بزرگانی که خیرخواهان گیتی و مینو یعنی
دنیا و آخرت ما هستند بما میفرمایند نجات
و رستگاری خود را در آن دانیم و بخیال
و اندیشه و رأی و فکر فاسد و تباه خویش
نبالیم و غرور نکنیم تا مانند گوزن بی خرد و نادان

گفت افسوس افسوس ما مخلوق چه قدر
بی انصاف و نادان و سقیم | نعمت ها و
منفعت هاییکه خدا بما ارزانی داشته
شکر نمیکنیم و معنی حکمت نمیدانیم | پا های
را که من نفرت کردم و قدر ندانستم
جانم را از چنگ دشمنان رهائی و نجات
دادند | و باین شاخها که من غرور کردم و
بالیدم و فخر نمودم آخر مرا بکشتن سپردند
حاصل مطلب این است که آنچه از روی
قدرت و حکمت خداوندی با بندگان عطا

شده و میشود معین خیریت و محض خوبی
و مصلحت ما است | پس ما اطفال باید بهمه
جهت شکر گذار و بعطاهای پروردگار خویش
امیدوار باشیم | و بنصیحت ها و رهنمائی
هائی که پدر و مادر و معلم و استاد و دانایان
و بزرگانی که خیرخواهان گیتی و مینو یعنی
دنیا و آخرت ما هستند | رها میفرمایند نجات
و رستگاری خود را در آن دانیم | و بجهل
و اندیشه و رأی و فکر فاسد و تباه خویش
ننالیم و غرور نکنیم تا مانند گوزن بی خرد و نادان

حکایت

بمکافات و جزای آن گرفتار و نزد خا
یعنی با فرزندگار خجل و شرمسار نگردیم

درس بیست و یکم

میرزا رستم نامی معلم چهارده نفر شاگرد بود
نخستین ارسطو که او خلیفهٔ معلم یعنی جانشین
آموزگار و پسر مرد تاجری دولتمند و بسیار
خیرخواه بود ۲ دومین جهانگیر ۳ سومین هرمز
۴ چهارمین جمشید ۵ پنجمین فریدون
۶ ششمین خسرو ۷ هفتمین شهریار
۸ هشتمین مهربان ۹ نهمین حسن

۱۰ دهمین حسین ۱۱ یازدهمین اکبر
۱۲ دوازدهمین اصغر ۱۳ سیزدهمین خورشید
۱۴ چهاردهمین خاور ولی ارسطو
بسبب خوب رفتاری و پیش رفت درس و
مشق از جانب معلم بلقب میرزائی سرافراز
شده بود ازین جهت او را میرزا ارسطو
می گفتند و از آنجائیکه بخواندن هر کتابی خیلی
مایل بود و بتحصیل هر علمی شوق زیاد داشت
هر روزه برای یادآوری درسهایش
بچهها را صدا کرده یک جا می نشانید و از

هر یک درسهایی که خوانده با کمال مهربانی
و برادری می پرسید و بعضی روزها هم
که هوا خوب بود و اطفال تقصیری نکرده
بودند ایشان را بهمراه خود بتماشای باغ
و صحرا و جاهای خوش هوا میبرد و در آنجاها
هم بمذاکره و مرور درسهای ایشان
مشغول میشد تا دل تنگ نشوند منجمله
گفتگوی میرزا ارسطو با اطفال هم مکتبی
خودش ازین قرار است که بردیف
شرح حال هر یک از آنها گفته میشود

تصویر مکتب خانهٔ میرزا رستم با شاگردان



درس بیست و دوم

مجلس اول گفتگوی میرزا ارسطو با خاور

میرزا ارسطو عصری وقت آزادی همه بچها
یک جا جمع نموده نشانید و اول خاور را که
دختری کوچک و چهار ساله و در رتبهٔ
چهاردهم از درس و آخرتر از همه بچها آمده
بود خیلی بمهربانی نزد خود طلبیده گفت
ای خواهر جان آیا درسهائیکه خوانده
یاد داری عرض نمود بلی همه را یاد دارم
گفت آیا میتوانی روزهای هفته را بشماری

جواب داد که آری همه را درست میدانم
مثلاً روز اول هفته را یکشنبه د
دوم را دوشنبه سوم را سه شنبه
چهارم را چهارشنبه پنجم را پنجشنبه
ششم را آدینه هفتم را شنبه گویند
و علامت آنها در تقویم چنین است

آ ب ج د ه و ز

باز میرزا ارسطو پرسید که آیا میتوانی
قاعدهٔ ساعت و دقیقه روز و شب را
هم بگوئی عرض نمود بلی شصت دقیقه

یک ساعت و شبانه روزی بیست و

چهار ساعت است	میرزا ارسطو از
خاور خیلی خوشحال شده	گفت مرحبا
تو دختر خوبی هستی	و یک عدد لعبت که

آنرا لوفت هم میگویند بخاور بخشیده

بهم مکتبی های خودش گفت	شما همه باید

باین خوبی درسهای خودتان را روان

نموده درست جواب بدهید	تا معلم
از شما راضی وخشنود باشد	و بعد

آنها را مرخص نمود بخانه بروند

درس بیست و سوم

مجلس دوم گفت وگوی میرزا ارسطو با خورشید

روز دوم	میرزا ارسطو در وقت آزادی

بچه ها را برداشته بتماشای موزیکان چیها



هو
اینکه درس بدرس
بعد ازین خفی تر
میشود برای این
است که بتدریج
کم کم بخواندن
کتاب مانوس شود

میروند وبعد از تماشا ایشان را در یک جای
معین نشانیده اول خورشید را که بالاتر از
خاور دو دختری کوچک و پنج ساله و در مرتبه ش
سیزده هم از درس و خیلی هشیار و با ادب بود بسیار
بمهربانی دگری نزد خود خواسته گفت ای
خواهر جان آیا درسهائی که خوانده یاد داری
و میتوانی مثل خاور جواب بدهی عرض نمود
بلی آقا همه را یاد دارم زیرا که من همیشه در
درسهای خودم کوشش و جنبش مینمایم و
نمیگذارم که آنچه خوانده ام فراموش شود

میرزا ارسطو هم خیلی مهربانی نموده گفت آفرین
پس بگو که دیروز از عزیز خودم خاور چه پرسیدم
در جواب عرض نمود که روزهای هفته را پرسیدید
گفت درست است اما میدانی که روزهای هفته
را بزبان عربی چه میگویند جواب داد که بلی
درست میدانم یکشنبه را بزبان عرب یوم
الاحد دوشنبه را یوم الاثنین سه شنبه را
یوم الثلاث چهار شنبه را یوم الاربع
پنجشنبه را یوم الخمیس آدینه را یوم الجمعه
و شنبه را یوم السبت گویند و آنها را در تقویم

این طور مینوشتند | آ ب ج د | ه و ز

باز میرزا ارسطو سؤال نمود که | آیا میدانی

اعداد را بزبان عربی چه میگویند | عرض نمود بلی

۱ (اَحَد) ۲ (اِثنان) ۳ (ثلاث)

۴ (اَربَع) ۵ (خَمس) ۶ (سِتّة)

۷ (سَبعَة) ۸ (ثَمانیَة) ۹ (تِسعَة)

۱۰ (عَشرَة) ۱۱ (اَحَد عَشَر) ۱۲ (اِثنا عَشَر)

۱۳ (ثلاثة عَشَر) ۱۴ (اَربَعَة عَشَر) ۱۵ خَمسَة عَشَر

۱۶ (سِتّة عَشَر) ۱۷ (سَبعَة عَشَر) ۱۸

ثَمانیَة عَشَر) ۱۹ (تِسعَة عَشَر) ۲۰ (عِشرین)

۳۰ (ثَلاثین) ۴۰ (اَربَعین) ۵۰ (خَمسین)

۶۰ (سِتّین) ۷۰ (سَبعین) ۸۰ (ثَمانین)

۹۰ (تِسعین) ۱۰۰ (مِائة) ۲۰۰ (مِائتین)

۳۰۰ (ثَلاثَة مِائة) ۴۰۰ (اَربَعَة مِائة) ۵۰۰

خَمسَة مِائة) ۶۰۰ (سِتّة مِائة) ۷۰۰ (سَبعَة مِائة)

۸۰۰ (ثَمانیَة مِائة) ۹۰۰ (تِسعَة مِائة) و ۱۰۰۰

(اَلف) یعنی هزار | پس میرزا ارسطو را

ازین معنی خوش آمده | گفت آفرین آفرین

خیلی خوب جواب دادی دیگ عروسک

خوبی باو بخشیده | بهم مکتبی های خودش گفت

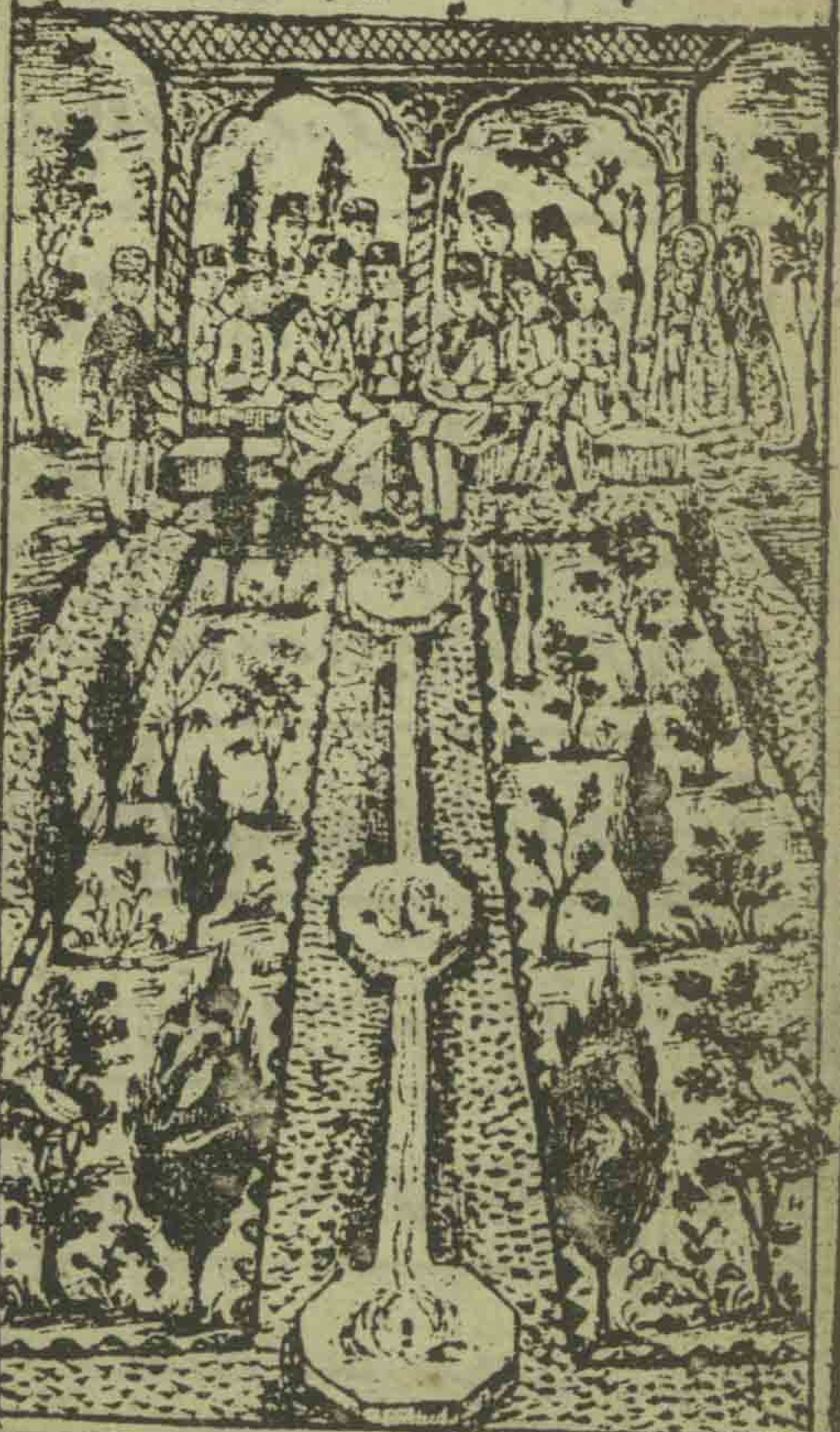
دیدید ماشاءالله خورشید خانم چه قدر
دختر نیکی است که باین خوبی جواب داد شما
هم در درسهای خودتان خیلی سعی و کوشش
داشته باشید و بهمین طور از پیش ببرید تا در
جواب عاجز نمانید و بعد آنها را مرخص نمود
که حالا بخانه بروید و بپدر و مادرتان سلام کنید
و تعظیم نمائید و با ادب باشید والسلام

درس بیست و چهارم

مجلس سوم گفت و گوی میرزا ارسطو با اصغر

روز سوم در وقت مرخصی میرزا ارسطو بچه‌ها

برداشته در باغی که نزدیک مکتب خودشان بود
رفت و همه را در ایوان جلو عمارت بنظر



دور هم نشانیده اصغر را که پسری کوچک
و پنج ساله و در مرتبهٔ دوازدهم و از خورشید یک
درجه بالاتر بود نزد خود طلبیده گفت ای برادر
عزیز من آیا یادت هست که پریروز از خاور
دختر عزیزم چه پرسیدم در جواب عرض نمود
آری نام روزهای هفته را بزبان حال پرسید
گفت بلی درست است آیا میدانی روزهای
هفته را در قدیم فارسیان چه میگفتند عرض نمود
آری میدانم روزهای هفته را در قدیم بلفظ فرس
باسم هفت ستاره سیاره بنا میدادند مثلاً

روز یکشنبه را خورشید یعنی شمس (دوشنبه
را ماه یعنی قمر) (سه‌شنبه را بهرام یعنی مریخ
(چهارشنبه را تیر یعنی عطارد) (پنجشنبه را هرمز
یعنی مشتری) (آدینه را ناهید یعنی زهره)
(شنبه را کیوان یعنی زحل) و در تقویم
چنین رقم مینمودند (۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷)
پس میرزا ارسطو از جواب دادن اصغر
خیلی حظ کرده گفت آفرین آفرین بسیار خوب
جواب دادی و یک جلد کتاب اقبال ناصری
به وی بخشیده بچه‌های هم‌مکتبی خودش را گفت

ای برادران عزیز من به بینید علم چه قدر

شریف است و دارای خود را ارجمند و سربلند

میگرداند اگر این طفل درس نخوانده بود

و اقبال ناصری از بر نداشت اکنون بکتاب

نوی نمیرسید و آفرین و مرحبا نمی شنید

پس شما هم درسهای خود تان خیلی سعی و کوشش

نمائید تا حرمت و عزت یابید و بعد آنها را

بطور مهربانی مرخص نموده بخانه رفتند

درس بیست و پنجم

مجلس چهارم سئوال و جواب نمودن

میرزا ارسطو با اکبر

روز چهارم باز در وقت آزادی میرزا ار

بمهربانی اطفال را بهمراه خود در جائی که اسبها

محض تربیت میدوانند برده این طور تماشا کنند



وبعد از فراغت ایشان را دور خود نشانیده
از اکبر که بزرگتر از اصغر و یک نمره بالاتر و در
درس پیشتر و طفلی پنجساله و نیمه و در مرتبه ا
یازدهم بود سؤال نموده گفت ای برادر
باجان برابر من آیا میتوانی بگوئی پس پریروز
از خاور پریروز از خورشید خواهران عزیزم
و دیروز از اصغر برادر باهوش و تمیزم چه پرسیدم
اکبر با کمال معقولی برخاسته ایستاد و جواب داد
بلی یادم هست و میدانم رمیرزا ارسطو گفت
بارک الله همه را بگو عرض نمود چشم آقا جانم

روز اول از خاور باجی پرسیده روز یک
هفته را بزبان ستد اولی این زمان در ایران
بگوید واو چنین جواب داد (یکشنبه) (دو
شنبه) (سه شنبه) (چهارشنبه) (پنجشنبه) (آدینه
شنبه) در روز دوم از خورشید باجی
سؤال نمود که روزهای هفته را بزبان عربها
بگوید واو عرض نمود (یوم الاحد) (یوم الاثنین)
(یوم الثلاث) (یوم الاربع) (یوم الخمیس) (یوم الجمعه)
(یوم السبت) در روز سوم از اخوی اصغر
پرسش فرمودید که روزهای هفته را فارسیان

در قدیم چه میگفته اند | واو باسم هفت
ستارهٔ سیاره چنین عرض نمود | خورشید
ماه بهرام تیر هرمز ناهید کیوان
و معنی آنهارا هم بزبان عربی بدین قسم اداء کرد
شمس قمر مریخ عطارد مشتری زهره
زحل | و ردیف این هفت کوکب یعنی ستاره
از اینقرار بترتیب این شعر است | قمر است و
عطارد و زهره | شمس و مریخ و مشتری و زحل
آن وقت شما که برادر بزرگ اهستید | بگاوربازی
یک توفنگ | و بخورشید باجی تک عروسک

هفت

فرق میان توفنگ
و عروسک این است
که توفنگ را با پاره
و عروسک را
با ... و غیره ساخته اند

و باخوی اصغر یک جلد کتاب اقبال ناصری
بخشید | و ایشانرا آفرین و بارک الله گفته
مرخص فرمودید | امروز هم از من چه
میپرسید در جواب حاضرم | پس میرزا از سلطان
گفتند که آیا میدانی چهار فصل سال را بزبان
فارسی خودمان چه میگویند | عرض نمود آری
میدانم | سه ماه اول را بهار | سه ماه دوم
را تابستان | سه ماه سوم را پائیز
یا خزان | سه ماه چهارم را زمستان
میخوانند | و بزبان عربی میگویند | ربیع یعنی بهار

صیف یعنی تابستان خریف یعنی خزان
شتا یعنی زمستان در این حال
باز میرزا ارسطو پرسید که آیا میتوانی اعداد
مرتبه را بلسان اعراب دیگرگونی عرض نمود
بلی میتوانم اول یعنی نخست یا آغاز
ثانی یعنی دوم ثالث یعنی سوم رابع
یعنی چهارم خامس یعنی پنجم سادس
یعنی ششم سابع یعنی هفتم ثامن یعنی
هشتم تاسع یعنی نهم عاشر یعنی دهم
حادی عشر یازدهم ثانی عشر دوازدهم

ثالث عشر سیزدهم رابع عشر
چهاردهم خامس عشر پانزدهم سادس
عشر شانزدهم سابع عشر هفدهم
ثامن عشر هجدهم تاسع عشر نوزدهم
باری جواب دادن اکبر بمذاق میرزا ارسطو
خوش آمده چون بنوزدهم رسید گفت دیگر
بس است هزار آفرین بر تو باد و یک جلد
کتاب تادیب الاطفال که بعد ازین باید خوانده
شود باو بخشیده فرمود ای برادر عزیزم
اگر درست جواب نمیدادی من نمیبخشیدم د

و بچه‌ها هم بتو میخندیدند | و بعد اطفال را مرخص
کرده | گفت حالا آزاد هستید | که برادرا[ن]
با یک دیگر | معقولانه بازی نموده بخانه روید

درس بیست و ششم

مجلس پنجم سؤال و جواب میرزا ارسطو با حسین

روز پنجم در وقت مرخصی میرزا ارسطو اطفال را
برداشته با محبت و مهربانی بهمراه خود بسیر
و تفرج برد | در عرض راه بخرس بانی
رسیدند که دو خرس همراه داشت که تصویر

آن خرسها از قراری است که ملاحظه میشود



دو در زنجیر هستند | و زنجیر آنها بدست آن مرد
است | یکی میرقصد و دیگری مؤدب ایستاده
در اینحالت خاور بخورشید میگوید | خواهرجان
نگاه کن چگونه تربیت در حیوان اثر کرده که هرطور

صاحبشان میگوید همان طور حرکت مینمایند
پس در صورتی که این گونه جانورهای درنده
و وحشی قبول تربیت نمایند ما اطفال که خود را
آدم و صاحب عقل و شعور میدانیم باید بقسمی
در تحصیل علم و ادب و قاعده پذیری بکوشیم
که هیچکس نتواند در رفتار و کردار ما ایرادی
بگیرد خلاصه بعد از نماز شام میرزا ارسطو هم
بچه‌ها را بمهربانی در یک جای پاک و خوبی نشانید
حسین را که در مرتبه دهم و یک نمره از اکبر پیشتر
و بیشتر و طفلی شش ساله بود بخوش روئی نزد

[3] پذیری بمعنی پذیرفتن است و آن در اصل پذیرفتن بوده و ذال معرب دال است لهذا با زاء و دال و ذال صحیح است

خود خوانده گفت نور چشم من حسین آیا
هیچ یادت هست دیروز از برادرت اکبر
چه پرسیدم حسین هم با کمال احترام و ادب
ایستاده همه را عرض نمود میرزا ارسطو هم
تحسین و آفرین زیاد بر او کرده فرمود که آیا
میدانی فارسیان نام ماههای خود شان را
چه میگویند جواب داد که آری میدانم
ماه اول بهار را فروردین ماه دوم بهار را
اردی بهشت ماه سوم بهار را خورداد
ماه اول تابستان را تیر ماه دوم تابستان را

امرداد | ماه سوم تابستان را شهریور
ماه اول پاییز را مهر | ماه دوم پاییز را
آبان | ماه سوم پاییز را آذر | ماه اول
زمستان را دی | ماه دوم زمستان را
بهمن | ماه سوم زمستان را اسفند
و پنج روز هم اضافه دارند که آن را بفارسی
پنجه دزدیده | و بعربی خمسه مسترقه
گویند | و اسامی آن پنج روز ازین قرار
است | روز اول اهنود | دوم
اشتود | سوم سفنتمد | چهارم وهشتر

پنجم وهشتوش | و اهل بعضی شهری هم قدیم
چنین قرار داشته اند که کسور سال را جمع نموده و
هر چهار سالی یک روز در آخر پنجه زیاد میشود و آن
را کبیسه مینامیدند | و بعضی که از آبادی دور بودند
و نمیتوانستند حساب از انگاه دارند بر قانون استخراج
منجمین رفتار میکردند | و پادشاهان با اینکه در هر چهار
سالی یک روز در آخر پنجه افزوده جشن میگرفتند
و استخراج منجمین را هم صحیح میدانستند | باز برای
میمنت و شگون سلطنت خود در هر یکصد و بیست
سالی یک ماه در سال افزوده آن سال را سیزده ماه

حساب مینمودند ولی اکنون بسبب بی علمی و
ضعف مذهبی قاعده کبیسه را فارسیان از دست
داده اند و نظم ماههایشان برهم خورده مگر
منجمین بواسطه استخراج عمل تقویم کبیسه را سال بسال
میگیرند خلاصه میرزا ارسطو از مدلول صحبت
های حسین خیلی خوشوقت شده گفت بارک الله
صد هزار آفرین انسان باید از همه علمی آگاه
باشد تا همه کس از او فیض برند و یک نصاب
با یک جلد کتاب اقبال ناصری باو بخشیده او را
بخوشدلی مرخص نمود و بچهای دیگر را هم آزاد کرد

درس بیست و هفتم

مجلس ششم سؤال و جواب میرزا ارسطو با حسن

روز ششم عصری در وقت آزادی میرزا
ارسطو باز هم مکتبیهای خودش را بیرون شهر
برده که گردش نمایند در این اثنا در جوی آبی رسیده
بجهت رفع خستگی همانجا نشسته دیدند که
پسر بسیار کوچکی مهار شتری را گرفته می کشید
و آن حیوان بیچاره هم با اینکه در قدرت و قوت
باده همچنان پسری برابری میتوانست بکند

باز بهمراه آن پسر چنانکه در این تصویر مشاهده



میشود با نهایت فرمان بَرداری و سُلوک میآید

و چون اصغر چشمش بر اُشتر و آن پسر ساربان

افتاد رو باکبر نموده گفت دادش جان

آیا می‌بینی این شُتر را که با این همه زور و توانائی

بواسطه احتیاجی که بغذا و علوفه دارد خود را

با این قوت و هیبات اسیر چنین آدمیان

نموده است اکبر چون این حرف را شنید

گفت برادر جان خوب مطلبی ادا کردی ولی

سبب اسیر بودن این حیوان بزرگ در دستِ

انسانِ کوچک این است که آدمی بواسطه

عقل و شعوری که دارد بدون ترس و زحمت

میتواند تمام حیواناتی را که هر کدام در قوت

و تنومندی ده مساوی این شتر هستند زیر

دست بفرمان خود در آورد نمی‌بینی هر انسانی

هم که بی شعور و نادان است همیشه مطیع و

زیر دست | و خوار و پست | و اسیر و دستگیر
هم جنسهای خود که مردمانی دانا و باشعورند میباشند
و نادانی و کم عقلی ایشان هم از این است | که هنگام
طفولیت | و بچگی گوش بحرف پدر و مادر و معلم
و بزرگتر خود نکردند | و درس و مشق یاد نگرفتند
تا اینکه بمکافات عمل خود گرفتار گردیده ذلیل و
خوار شده‌اند | پس ما اطفال باید این وقت
را غنیمت دانیم | و سعی پدر و مادر را در حق خود
عین مهربانی و رأفت شماریم | تا چنان نشویم
و بمصیبت خواری و ذلت دوچار نگردیم

حکایت وقتی پیرمرد ریش سفیدی با حال
ادب | دنبال پسر طفلی راه میرفت که او را
بمکتب برساند | در آن اثناء یکی از دوستانش
که در جوانی با هم آشنا و دوست بودند
و تازه از سفر آمده بود | رسیده | گفت ای
یار مهربان روزگارت چه قدر نامردی کرد
که بدین روز رسیدی | که از پریشانی خدمت
و نوکری و اطاعت چنین طفل کوچکی را
واجب دیدی | جواب داد که روزگارم
هیچ نامردی نکرد | مگر خودم در جوانی علمی نیاموختم

و هنری نیندوختم تا اکنون سزایش را دیدم
ثمرش را چیدم

بیت

بطفلی خدمت پیری نکردم
به پیری خدمت طفلی خوردم

صورت طفل فرمان ده و پیر فرمان بر



آنوقت اصغر خم شده دست اکبر را گرفته

بوسید و گفت ای برادر بهتر در حقیقت
آنچه فرمودی عین نصیحت بود از برای من و
من در این خصوص نهایت ممنونیت و تشکر
گذاری از شما بهم رسانیده بعد از این در
درس و مشق خودم بیشتر از پیشتر همت و
کوشش خواهم کرد تا مثل آن پیرمرد نباشم
خلاصه چون صحبت های ایشان
بانجام رسید میرزا ارسطو حسن را که با چنین
هم سال و یکدرجه از او بالاتر و در مرتبه هم بود
بکمال مهربانی نزد خود خوانده پرسید که آیا تو

داری دیروز از برادرم حسین چه پرسیدم
حسن با ادب تمام جواب داد | که آری ایشم
ماههای فارسیان را سؤال نمودید | واو جوابی
بقاعده عرض نمود | آن وقت میرزا ارسطو
گفت که خوب | آیا میدانی کدام پادشاه
بعد از هجرت تاریخ فارسیان را باسم خود
قرار داد | عرض نمود بلی | سلطان جلال الدین
ملک شاه بود که تاریخ ایشان را باسم خود نمود
میرزا ارسطو گفت | درست گفتی | اکنون اسم
آن ماهها را بردیف ذکر کن به بینم میتوانی

عرض نمود | چشم | فروردین ماه
اردیبهشت ماه | خورداد ماه
تیر ماه | امرداد ماه | شهریور ماه
مهر ماه | آبان ماه | آذر ماه | دیماه
بهمن ماه | اسفند ماه | و پنج روز پنجه
باز میرزا ارسطو گفت آفرین | آیا روزهای
ماه فارسیان را هم میدانی ۲ معروض داشت
۲ چند روز است
بلی سی روز تمام | و بجهت هر روزی اسمی دارند
مثلا روز اول هر ماهی را | اورمزد | یا
هرمزد | ۲ بهمن | یا وهمن | ۳

اردیبهشت ۴ شهریور ۵
سفندارمذ ۶ خورداد ۷ امرداد
۸ دی بآذر ۹ آذر یا آذر ۱۰
آبان ۱۱ خیر یا خورشید ۱۲
ماه ۱۳ تیر یا تشتر ۱۴ گوش
۱۵ دی بمهر ۱۶ مهر ۱۷ سروش
۱۸ رشن ۱۹ فروردین ۲۰
ورهرام یا بهرام ۲۱ رام ۲۲
باد ۲۳ دی بدین ۲۴ دین
۲۵ ارد یا ارشوانگ ۲۶ اشتاد

۲۷ آسمان ۲۸ زامیاد ۲۹
مانتر سفند ۳۰ انارام و مهری
ازین اسماء سی گانه را متعلق بفرشته میدانند
که موکل بر آن روز است و این قاعده هنوز
هم درمیان ایشان جاری است لهذا
میرزا ارسطو مسرور و شادمان گردیده یک
جلد کتاب تادیب الاطفال و یک جلد سی فصل
باو بخشیده و اطفال را بشهر رسانید فارغ خوشنود

درس بیست و هشتم

مجلس هفتم سؤال و جواب میرزا ارسطو با بهرام

روز هشتم آخر هفته و زمان آزادی بود میرزا ارسطو
بفرمایش جناب معلم امتحان هم شاگردهای خویش
رامینمود اما مهربان پسری تنبل و بازی گوش
و بی شوق و ذوق و نادان بود در آن هفته هم
دیگران در درس های خودش دل نداده چیزی از
پیش نبرده بود از این جهت خلیفه مهربان
میرزا ارسطو هرچه مهربانی از مهربان می پرسید
با اینکه پسری ده ساله و یک نمره از حسن بالاتر
و در مرتبه هشتم بود ساکت مانده نمیتوانست
جواب بدهد و باز معلم صبر و سکوت نموده او را

برای تنبیه آزار و اذیت نمیکرد و هم میرزا
ارسطو بسیار جوانی نجیب و رحم دل و نیک خلق
و مهربان بود میخواست طوری شود که یکی از هم
مکتبی های او چوب نزنند و شکنجه یعنی سیاست
شوند ولی مهربان از بس چشم سفید و ناپاک بود
همواره بازی و خودسری و هرزه گردی و دله
کاری را که پیشه و روش مردمان دیوانه و ول
و لاابالی است بر علم آموختن و ادب اندوختن
که اندیشه مردمان هوشیار و دانا و عاقل و
نیک بخت و قابل و هم میراث همه پیغمبران

مرسل هست ترجیح میداد | القصه عصری که
همه اطفال رخصتی حاصل نمودند | میرزا ارسطو
باز همه کودکان را از راه عطوفت و مهربانی
نزد خود طلبیده نشانید | و از مهربان پرسید
آیا یادت هست | دیروز چه مطلبها از حسن
پرسیدم | چون مهربان فراموش نموده بود
سر خود را پایین انداخته خاموش ماند | دفعه
ثانی از او پرسید باز جوابی نشنید | و معلم
هم در گوشه گوش میداد | و چون مرتبه ثالث
از مهربان سؤال نمود که آخر بگو صحبتهای

حسن و حسن دیروز چه بود | باز نتوانست جواب
بدهد | در این بین طاقت جناب میرزا ارسطو
معلمشان طاق شده | تقصیرهای مدت هفته
و آنروز را هم تماما در نظر آورده | متغیرانه و بغضب
آلوده نزد اطفال آمده | حکم کرد که بچهها چوب
زیادی با فلک حاضر نموده | پاهای نازک
بیچاره مهربان را که مثل بلور سفید و قشنگ
بود | در میان بند فلک قرار دادند | و دو
اطفال که با مهربان خوب نبودند | و از او خیلی
رنجش داشتند | بحکم جناب معلم | دو سه چوب

فلک را محکم گرفته طوری که در این تصویر است



همه بچها نوبت دو نفر دو نفر بقدر توانائی

بر کف پای های مهربان چوب میزدند و چون

دوره اطفال بانجام میرسید باز از سر گرفته

تا آخر شب او را میزدند اما در آن حالت که

بیچاره مهربان پشیمان شده هر قدر گریه میکرد

و التماس مینمود غضب معلم فرو نمی نشست

و یک ترکه اناری در دست گرفته ایستاده

بود تا هر کدام از بچها میخواهند مهربان را

مراعات کرده آهسته چوب بزنند او را

چوب بزنند القصه مهربان بیچاره بقسمی

زیر چوب ضعف نمود که دیگر نمیتوانست گریه

و زاری و التماس نماید آنوقت او را همچنان

در حالتِ غشّ و ضعف در مکتب تنها گذاشته
در را قفل نموده رفتند لیکن بعد از ساعتی مهربان
بهوش آمده خود را در مکتب تنها و بی بالاپوش
دیده غصّهٔ او یک بر هزار شد در آنحالت
با خود میگفت افسوس افسوس چه قدر بدکاری
کردم که درس نخواندم و بازی کردم خدایا این
دفعه مرا ازین زندان نجات بده و معلّم و خلیفه
و پدر و مادر مرا بر من رحیم و مهربان گردان شرط
میکنم و توبه مینمایم که دیگر چنین بی قاعده گیها
ننمایم و تا میتوانم گوش بحرفِ بزرگتر و خیرخواه

و مربّی خود نموده آن بزرگواران را از خود
نرنجانم و تا صبح بهمین طور آه و زاری و فغان
و بیقراری مینمود امّا از آن طرف پدر و مادر
مهربان تعریف چوب خوردن فرزند خود را
شنیده بسیار بسیار خوشحال شده با خود میگفتند
که خوب شد این بدبخت بازی گوش چوب خورد
باری چون صبح شد و آفتاب طلوع کرد میرزا
ارسطو زودتر آمده اندکی پشت در ایستاده
خود گوییهای مهربان را می شنید دلش از برای
او سوخته در را باز کرده داخل مکتب شد آن گاه

خیلی بمهربانی باو نصیحت داد امّا او از خجالت
سُرخ شده نتوانست حرف بزند در هر حال
مهربان از آن تنبیه سخت متنبّه شده دیگر کاری
نکرد که موجب نفرتِ معلّم از او شود و او را تنبیه
نماید و با وجود آن بقدری دلِ جنابِ معلّم
و میرزا ارسطو از مهربان رنجیده بود که کمتر وقتی
با او حرف میزدند و اعتناء مینمودند چنانکه
هر وقت یکی از بچها در درس خود اندک کوتاهی
میکردند مهربان را ضرب المثل قرار داده میگفتند
آیا تو هم میخواهی مانند مهربان بی ادب و بازی

گوش باشی که درسهای خودت را خوب روان
نمی خوانی مهربان بیچاره از شنیدن این
حرف خیلی خجالت میکشید و درسهایش را
خوب روان میکرد و می نوشت و تا دیری از
شب گذشته مذاکره مینمود و روز بروز بر
آداب انسانیت و قواعد معقولیت خویش
می افزود که شاید رفته رفته تقصیرها و نافهمی
های او از دلِ معلّم و خلیفهٔ مهربانش بیرون
رود و چندان زحمت کشید که بعد از دو سال
خلیفه دوم مدرسه شد و بدین سبب همه کس

اورا دوست داشتند و درحقش مهربانی مینمودند

درس بیست و نهم

مجلس هشتم محاوره میرزا ارسطو با سهراب میرزا

روز هشتم هنگام آزادی میرزا ارسطو محض رفع دلتنگی اطفال هم شاگرد ش عصر بوقتی ایشان را برداشته
عزم گردش نمودند | در عرض راه الاغ سفید فربه که
خیلی اسباب و یراق زرین و سیمین بر سر و گردنش بود
دیدند که خاتونی بر آن نشسته و غلامی بسیار با
ادب عنان اورا گرفته پیاده اش میبرد و آن
خر هم چنانکه در این تصویر مشاهده می نمائیم بسیار



از روی ناز و تکبر راه میرفت | در این بین اصغر
رو به اکبر نموده گفت ای داداشجان اینکه پیروز
فرمودید | انسان بواسطهٔ عقل و شعوری که خداوند
عالم با و عطا فرموده | هرجانداری را میتواند زیردست
نماید بلکه در میان آدمیان هم هرکدام نادان و بیخرد
باشند زیر دست مردمان باشعور میشوند | این

یعنی در واقع خیلی در قلب من اثر کرده است

فرمودید | ولی امثال این الاغها که همیشه می بینیم



بار می برند و همه یا از غال و سنگ و خشت و

خاک یا آجر میکشند | و جو و علف نمی بینند | و کاه

خشکی هم کمتر صاحبش بآنها میدهد | و متصل آن

حیوانات بیچاره را بار میکند | بقسمیکه این زبان

بستها دگنگ زبانها زیاد مفلوک و لاغر میشوند

و بسا باشد که الاغهای مجروح و برزه را هم بار

میکنند | اکنون نمیدانم این چه بهتری است

اگر مقصود از زیردستی انسان همین باشد که هردو

هستند | پس چرا باید این نوع الاغ های بیچاره

با این خفت و افسردگی باشند | و اقسام الاغ

آن خانم با زینت های نقره و طلا هر روز طویله

اش تمیز و آخورش پر از علف های خوب و بهتر

از برای تیمارش آماده است | و بغیر از خوردن

و ایستادن کار دیگر ندارد | از شنیدن این مطلب

اگر بنهایت معقولی و مجوبی گفت و خوی جان
آنچه در جواب این مطلب تعلق بحکمت دارد که من
نمیدانم و عقلم و دانشم بآن پایه نرسیده اما آنچه
خودم فهمیده ام این است که این حیوانات زبان
بسته هم هرکدام عقل و فراست آنها از دیگری
بیشتر است خود را چابک و زرنگ و چست
و چالاک گرفته تند رفتاری و خوش راهی و
هشیاری و فرمانبرداری نموده صاحب خود را
بخود مهربان مینمایند و بدین سبب بر قیمت خود
میافزایند آنوقت اگر صاحبش مردی غنی

و صاحب دولت و مکنت است خود آن حیوان
را نگاهداری نموده بسیار بسیار توجه از او کرده
در تیمار و خوراک او مواظبت مینماید و آب و
علف و کاه و جو او بوقت خود میرساند و هر
وقتی که خواسته باشد راه نزدیکی را با آسودگی
و استراحت بپیماید افسار و عنان یعنی دهنه خیلی
قشنگ خوب براو زده پالان قالی بسیار نرمی
بر پشت او گذاشته رکاب زده سوار میشود
و هیچگونه صدمه و ضربی باو نمیزند و او را همیشه
دوست دارد و اگر صاحب چنین الاغی فقیر و بی

چیز است محض اینکه محتاج قیمت آن میباشد اگرا
بدولتمندی برای سواری میفروشد و آنجا هم آن
الاغ راحت و آسوده است ولی این الاغهای
باری و زحمت کش از روزی که کره و شیرخوار
هستند تنبلی و بازی گوشی و نافهمی و شریری و
نافرمانی را شیوه خود مینمایند تا اینکه از دست
او به تنگ آمده ببارکشی می سپارند یا بقیمت
کمی میفروشند این است که خورده خورده از
قیمت آنها کاسته هیزم کش های فقیر آن حیوان
را خریده میبرند و همیشه بار مینمایند و خوراک این

الاغها غیر از گیاه بیابان و گرسنگی و تشنگی
چیز دیگر نیست و با اینحالت هرگاه در زیر بار سنگین
راه نروند یا عقب بمانند آنها را با چوب و چماق
و زنجیر و چار دوال میزنند و با نوک چوب و چاقو
و سوزن و جوال دوز سوراخ سوراخ مینمایند
و با این عذاب سخت آنها را میرانند تا بمنزل میرسند
و اینکه آدمیزاده نافهم و کم عقل و تنبل و کاهل را
خر میگویند و بدان حیوان نسبت میدهند
باین مناسبت است زیرا که این نوع اشخاص
را هم که می بینیم بهمان مرتبه ملاحظه میشوند بسبب اینکه

نافهمی اینها هم مثل آن حیوانات بحدی است که
زحمت و مشقت و ذلت و خفت را بر راحت و
فراغت دنیا و آخرت خود رجحان و برتری
میدهند پس ما هم در طفولیت اگر علمی نیاموزیم
و فنی نفهمیم صد مرتبه از آن حیوان پست تر
و بدتر خواهیم شد باری در بین این صحبتها
چون بارگ دولتی رسیده بودند میرزا ارسطو
محض رفع خستگی اطفال ایشان را در یک جای
خلوتی نشانیده با نهایت شفقت و مهربانی
شهریار را که طفلی هفت ساله و یک نمره بالاتر از

مهربان و در مرتبهٔ هشتم و خیلی چالاک و زرنگ
بود بنرمی و گرمی باو گفت برادر جان شهریار
آیا میدانی دیروز چرا مهربان چوب خورد
عرض نمود بلی میدانم بواسطهٔ این بود که
درسهایش روان نبود و جواب سؤال شما
را نداد و من در واقع بعوض او خجالت
کشیدم و هم دلم سوخت چندین بار میخواستم
حضور جناب معلم بخاک افتاده عرض کنم
او را بمن ببخشند دیگر خیال کردم که تهدید
و تحذیر جناب معلم و سرکار مختص تادیب و تربیت

ها است | ازین جهت عرض نمودم

میرزا ارسطو فرمودند که خیلی خوب پیر شوی

آیا میتوانی بگوئی که اسم ماههای قمری را بزبان

عربی چه میگویند | عرض نمود بلی ماه اوّل را

۱ مُحَرّمُ الحَرام	۲ صَفَرُ المظفر
۳ رَبیعُ الاَوّل	۴ رَبیعُ الثّانی
۵ جمادی الاُولی	۶ جمادی الثانیه
۷ رَجَبُ المُرَجّب	۸ شعبانُ المعظم
۹ رمضانُ المبارک	۱۰ شوّالُ المکرم
۱۱ ذی قعدة الحرام	۱۲ ذیحجة الحرام

میگویند | واین دوازده ماه قمری را در نصاب

بنظم در آورده اند وآن این است رباعی

از مُحَرّم که گذشتی بودت ماه صفر

دو ربیع و دو جمادی ز پی یک دیگر

رجب است از پی شعبان رمضان و شوّال

پس بذیقعده و ذیحجّه بکن نیک نظر

باری میرزا ارسطو از شنیدن این

فقرات | اَحسَن اَحسَن بر شهریار گفته ویک

جلد کتاب تادیب الاطفال باو بخشیده و

گفت به بینم فردا خسرو چه میکند وبچها را رخصت داد

درسِ سی ام

مجلسِ نهم گفت و شنودِ میرزا ارسطو
با خسرو

روزِ نهم میرزا ارسطو بقاعدهٔ هر روز همین که از
مکتب آزاد شدند بچها را برداشته رفتند
بگردش در عرضِ راه دیدند که چند نفر مرد با
دو شیر که یکی نر و دیگری ماده بو بزنجیر کرده
و قلادهای آهنین در گردنشان آویخته و
دهنشان را با قلاب های آهن بسته هر کدامی
را چهار نفر موکّل قرار داده محض تماشای خلق

ه در کوچه و بازار و محله میگردانیدند که تصویر آن
شیرها که هر کدامی با غل و زنجیر و چهار نفر موکّل هستند
این است که در این صفحه ملاحظه مینمائیم

تصویرِ شیر نر است



تصویر شیر ماده این است



وچون از تماشای آن شیرها فارغ شدند صغرا

باز رو | با کبر هم شاگردش نموده گفت

آقاجان دیروز و پریروز صحبت ما از زبردستی

وی شعور | و زیردستی بی شعور بود و من

در واقع از فرمایشهای نصیحت آمیز شما بسیار

مستفیض و بهره یاب شدم | اکنون بفرمائید

این شیران را چرا با این سختی زنجیر کرده کشان

کشان میبرند | در کتابها که شیر را شاه جانوران

نوشته اند | و عقل و دانائی او را هم بسیار

تعریف نموده اند | چنانکه اگر با همه صولت و

هیبتش چندی در خاندان کسی باشد | حقوق و نعمت

و زحمت صاحب خود را منظور داشته هرگز

او بلکه رفیقانش را هم هیچ جا اذیت و صدمه

نخواهد رسانید | پس در این صورت که صاحب

آن شیران هم با او همراه هستند و کمال اطمینان را
از حق‌شناسی آنان دارند | دیگر این همه غل و زنجیر
و قلاده از برای آن بیچاره‌ها لازم نیست
اکبر چون این حرف را شنید جواب داد که برادر
جان راست میگوئی | ولی با این حقوقی که در شیران
گفته شده | درندگی و خونخواری آنها هم مشهور
آفاق است | و نمیتوان از طبیعت شیر ایمن بود
و با این حالت هم باز بر هر انسان و حیوانی که از
راه میگذرد حمله میآورد | و چون قیدهایش
سخت و دهنش بسته است لابد عاجز میماند

پادشاهان هم برای نظم و آبادی مملکت و راحت
و آسودگی رعیت | مردمانی را که وحشی طبیعت
و درنده سیرت هستند | آنها را در همین قسم
زنجیرها گرفتار و بعذابهای شدید و دشوار
دوچار مینمایند | تا جان و مال بیچاره مردمان
و رعایای ضعیف از دست اندازی و چپو
ایشان محفوظ ماند | و بدین سبب فارسیان
در زمان قدیم پادشاهان عادل خود را
ستایش میکرده | خدای روی زمین و پرتو
لطف پروردگار میدانسته | در وقت خواندن

چپو
یعنی تاراج مصدرش
چاپیدن است

نماز و دعا و درود و آفرین بر ایشان فرستادم
بیشی عمر و دولتشان را از خدا بعجز و التماس
خواهش مینموده اند چنانکه اکنون هم بهمین اعتقاد
باقی هستند پس ما اطفال هم باید بروش
پسندیده اجداد خود باقی باشیم و پادشاه
و حاکم و فرمانفرمایان زمان خود را درود فرستیم
و دعا و ستایش کنیم و طول عمر و دولتشان را
از خدا بخواهیم تا از چنگ دزدان و راه زنان
و وحشی طبیعتان آسوده و در امان مانیم
نمی بینی که این شاهنشاه زمان ما چه قدر اسباب

آسودگی و امنیت از برای ما رعایا فراهم آورده
نشر عدالت و دادگری نموده اند بقسمی که
هیچ زبردستی نمیتواند بزیردست و ضعیفی جور
و ستم نماید لهذا ما همگی باید از روی دل و
جان دعای بقای عمر و دولت خود این
شاهنشاه جمجاه را با فرزندانش غنیمت دانیم
تا از یمن بخت و اقبالش آسوده و ایمن بسر بریم
خلاصه از این معنی بسیار خوشوقت و مسرور
شده اظهار تشکر و ممنونیت از اکبر نموده
دست او را بوسید در این اثنا

۲
اصغر

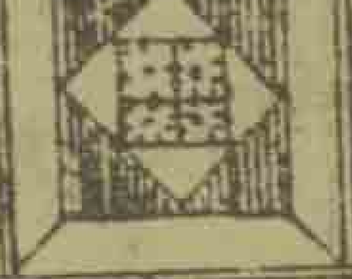
پای درختی رسیده باشاره خلیفه مهربان میرزا
ارسطو همه اطفال با ادب تام و خاموشی در آنجا
منزل نموده اندکی ماندند در اینحالت محض رفع
دماغ سوختگی و مذاکره درس اطفال خسرو را
که طفلی هفت ساله و در مرتبه ششم یک نمره
بالاتر از شهریار بود طلب نموده بطور مهربانی پرسید
که آیا درسهای خودت را یاد داری قدری
از جزای من بگوئی گفت بلی از هر جا و هر چه
بفرمائید حاضرم آنوقت میرزا ارسطو گفت
آیا میتوانی اسامی دوازده ماه را باصطلاح

رومیان بگوئی عرض نمود بلی ماه اول را
تشرین الاول ۲ تشرین الآخر ۳
کانون الاول ۴ کانون الآخر ۵
شباط ۶ آذر ۷ نیسان ۸
ایار ۹ حزیران ۱۰ تموز ۱۱
آب ۱۲ ایلول بازمیرزا ارسطو
گفت آیا اسامی بروج اثنا عشر یعنی
برجهای دوازده گانه راهم میدانی
عرض نمود بلی ۱ حمل ۲ ثور ۳
جوزا ۴ سرطان ۵ اسد ۶

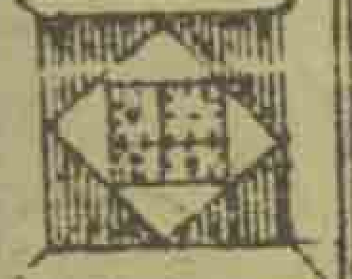
سُنبُله ٧ میزان ٨ عقرب
٩ قوس ١٠ جَدی ١١ دَلو ١٢
حوت ومعنی این دوازده برج بزبان
فارسی چنین است ١ بره ٢ گاو
٣ دو پیکر ٤ خرچنگ ٥ شیر
٦ خوشه ٧ ترازو ٨ گژدم
٩ کمان ١٠ گوسفند کوهی ١١ دول
آسیاب ١٢ ماهی ومنجمین این بروج
دوازده گانه را دوازده منزل از برای حرکت
ورفتار آفتاب میدانند مثلاً میگویند دوره

فلک سیصد وشصت درجه است - وهر سی
درجه برای یک برج است وچون سالهای
شمسی سیصد وشصت وپنج روز وکسری است
ازین جهت پنج روز بر آخر سال می افزایند
وآنرا خمسهٔ مسترقه یعنی پنجهٔ دزدیده میگویند
وعلامت این دوازده برج را در تقویم بدین
قسم نویسند ها ا ب ج د
ه و ز ح ط ی یا
القصّه میرزا ارسطو ازین معنی خیلی از خسرو
مشعوف شده یک جلد کتاب سی فصل باو بخشید

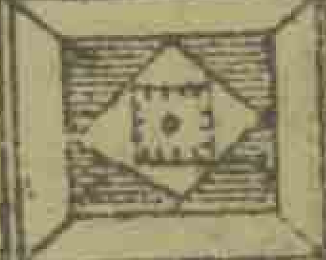
و اطفال را مراجعت داده مرخص نمود



درس سی و یکم



مجلس دهم پرسش و پاسخ میرزا ارسطو
با فریدون و مهمانی طلبیدن او بچه‌ها را



روز دهم میرزا ارسطو بقانون هر
روز همین که بعد از نماز عصر از مکتب آزاد شدند
بچه‌های هم مکتبی خود را در خانه خویش بمهمانی
خواسته و صحن حیاط خانهٔ خودش را فرش
نموده جمیع هم شاگردهایش را بسیار بمهربانی
و برادروار چنانکه در این تصویر مشاهده میشود

تصویر مهمان شدن اطفال در خانهٔ میرزا ارسطو



نشانده شربت و چای و شیرینی صرف
نموده بعد از آن فریدون را که یک نمره بالاتر
از خسرو و پسری هفت ساله و در مرتبه پنجم بود
او را طلب نموده پرسید که آیا میتوانی شرحی
از حساب و اعداد بقاعده هندسه از برای من
بگوئی عرض نمود بلی میتوانم میرزا ارسطو فرمود
بسیار خوب ولی اول از یک تا هزار بشمار ببینم
درست میدانی آنوقت هرچه میخواهم می پرسم
فریدون هم از یک تا نه خوانده چون بده رسید
بقاعده عشرات ده ده بالا میرفت تا بنود

رسیده بعد از آن گفت صد صد و از صد
صد صد بالا رفت تا بهزار رسید چنانکه در اینجا
نوشته میشود یک (۱) دو (۲) سه
(۳) چهار (۴) پنج (۵) شش
(۶) هفت (۷) هشت (۸) نه
(۹) تا اینجا را که گفته شد آحاد میگویند
ده (۱۰) بیست (۲۰) سی (۳۰)
چهل (۴۰) پنجاه (۵۰) شصت (۶۰)
هفتاد (۷۰) هشتاد (۸۰) نود (۹۰)
این اعداد مذکوره را بدین طریق عشرات میگویند

صد (۱۰۰) دویست (۲۰۰) سیصد
(۳۰۰) چهارصد (۴۰۰) پانصد (۵۰۰)
ششصد (۶۰۰) هفتصد (۷۰۰) هشتصد
(۸۰۰) نهصد (۹۰۰) چون
بدینجا رسید گفت این اعداد معروضه را اهل
هندسه آحاد میگویند و بر هر مرتبهٔ ازین مراتب
یک صفر افزوده میشود چنانکه از یک تا نه
هیچ صفر ندارد و چون بده میرسد یک صفر
بطرف دست راست محض حفظ مراتب آحاد
گذاشته میشود همچنین چون بصد رسد

دو صفر بطرف دست راست گذاشته شود
و در هزار (۱۰۰۰) تا نه هزار (۹۰۰۰)
سه صفر بطرف دست راست اضافه کنیم
و این مرتبه را هندسین الوف میگویند
و بدین قسم هر قدر صفر زیاد شود بر مرتبه اعداد
میافزاید بالاخره میرزا ارسطو گفت بیایید
خوب اکنون همین اعداد را بترتیب هندسه
بنویس ببینیم فریدون هم قلمدان از جیب
در آورده و دو زانو با کمال ادب و معقولیت
نشسته بدین طرز نوشته بخدمت خلیفه برد

الوف از هزار تا نه هزار	مئات از صد تا نهصد	عشرات از ده تا نود	آحاد از یک تا نه
۱۰۰۰	۱۰۰	۱۰	۱
۲۰۰۰	۲۰۰	۲۰	۲
۳۰۰۰	۳۰۰	۳۰	۳
۴۰۰۰	۴۰۰	۴۰	۴
۵۰۰۰	۵۰۰	۵۰	۵
۶۰۰۰	۶۰۰	۶۰	۶
۷۰۰۰	۷۰۰	۷۰	۷
۸۰۰۰	۸۰۰	۸۰	۸
۹۰۰۰	۹۰۰	۹۰	۹

آن گاه میرزا ارسطو گفت بسیار خوب درست
امّا اگر خواسته باشیم یکصد و دوازده بنویسیم چه
طور مینویسیم فریدون عرض نمود این قسم (۱۱۲)
باز فرمود که هر گاه بخواهیم دویست و بیست و یک
بنویسیم چه طور عرض نمود این طور (۲۲۱)
باز فرمود که سیصد و نوزده را چه نوع عرض نمود
این نوع (۳۱۹) باز میرزا ارسطو اظهار کرد
که یک هزار و پانصد و بیست را چه جور عرض کرد
این جور (۱۵۲۰) دوباره دیگر عنوان نمود
یکهزار و ششصد و چهل و پنج را چه طرز زود نوشته

گفت این طرز (۱۶۴۵) لهذا میرزا ارسطو
گفت مرحبا خوب جواب دادی اکنون
بفرمایید ببینم اسامی انواع حساب را هم بقاعده
هندسه میدانی عرض نمود آنچه میدانم این است
اول جمع دوم تفریق سوم تضعیف
چهارم ضرب پنجم تقسیم ششم تنصیف
هفتم جذر وجمع آنست که عددی را
بر عددی بیفزائید چنانکه اگر یک را با یک جمع کنیم
دو واگر یکی دیگر زیاد کنیم سه ۳ وچون یک مرتبه
دیگر اضافه نمائیم چهار میشود وبهمین ترتیب هر قدر

حساب کنیم آنرا جمع میگوئیم وتفریق آن
است که عددی را از عددی نقصان کنیم چنانکه
اگر چهار را از پنج نقصان نمائیم یک میماند واگر از شش
نقصان کنیم دو واگر از هفت کم نمائیم سه ۳
وهم چنین تا هر قدر بخواهیم وتضعیف آنستکه
عددی را دو چندان کنیم مثلاً اگر بر عدد پنج
پنج دیگر بیفزائیم میشود ده واین دو چندان است
وضرب آنستکه عددی را بمراتب عددی
بزنیم چنانکه گوئیم دو مرتبه سه میشود شش
سه مرتبه پنج میشود پانزده چهار مرتبه شش میشود

بیست و چهار | اما تقسیم برعکس ضرب است

بدلیل اینکه اگر شش را بر دو قسمت کنیم بهر قسمتی

سه عدد | و اگر پانزده را بر سه تقسیم نمائیم بهر قسمتی

پنج عدد | و چنانچه بیست و چهار را بر شش قسمت

گردانیم هر یک قسمتی را چهار عدد میرسد و همچنین تا

هر قدر خواسته باشیم ضرب را بر میگردانیم تقسیم میشود

و نصف آنست که عدد معینی را دو نیمه

کنند | مثلاً دو نیمهٔ شش (۳) | و نیمهٔ

ده (۵) | و نصف شانزده (۸) میشود

و جذر آن است که عددی را بر نفس خود

ضرب کنند | مثلاً جذر دو بر (۲) چهار و جذر

سه بر (۳) نه | و جذر چهار بر چهار (۱۶)

شانزده میشود | و حاصل آنها را که چهار و نه

و شانزده باشد مجذور گویند | و این هفت قسم

حساب را دانایان بنظم در آورده اند و آن این است

مثنوی

گر کنی افزون عدد را بر عدد | نام وی جمع است و نقصانش طرح

اسم تفریق و دو چندش گر کنی | هست تضعیف و ورش بر بر کنی

بر شمار دیگری ضرب آمده | ور کنی برعکس این قسمت شده

ور دو نیمه نصف گر در نفس خود | مینمائی ضرب جذر اسمش بود

حاصل این ضرب را مجذور دان | جملگی را با تو گفتم ای فلان

باز میرزا ارسطو پرسید که آیا شماره عدد

کسور تسعه را هم میدانی | فریدون جواب داد که

آری میدانم | نصف یعنی نیمه | ثلث یعنی

سه یک | ربع یعنی چهار یک | خمس یعنی پنج یک

سدس یعنی شش یک | سبع یعنی هفت یک

ثمن یعنی هشت یک | تسع یعنی نه یک | عشر

یعنی ده یک | و اینها را بطریق هندسه چنین نویسند

$\frac{1}{2}$ نصف	$\frac{1}{3}$ ثلث	$\frac{1}{4}$ ربع	$\frac{1}{5}$ خمس
$\frac{1}{6}$ سدس	$\frac{1}{7}$ سبع	$\frac{1}{8}$ ثمن	$\frac{1}{9}$ تسع

$\frac{1}{10}$ عشر | باری میرزا ارسطو | از طرز سؤال

و جواب و حساب دانی و خط و ربط فریدون

بسیار مشعوف و خوشدل شده | گفت صد هزار

آفرین امروز خیلی حظ کردم و یک جلد کتاب

بدایة الحساب که از مصنفات جناب حقایق و

عوارف انتساب دقایق و معارف اکتساب قدوة المنجمین

و زبدة المستخرجین و عمدة المهندسین مقرب الخاقان

معتمد السلطان آقا میرزا عبد الغفار خان زید افضاله العالی

ملقب بآقای نجم الملک معلم کل علوم ریاضی است

باو بخشیده | او را با همه اطفال یگان یگان آزاد نمود

درس سی و دوم

مجلس یازدهم خطاب میرزا ارسطو بجمشید

روز یازدهم بقاعدهٔ هر روز میرزا ارسطو عصری هم
شاگردهایش را گفت برخاسته وضو گرفته یعنی دست
و روی خود را بنهایت پاکیزگی شسته خیلی با نظم
و با قاعده خودش جلو و ایشان عقب ایستاده بدین قسم



بنماز و بندگی خدای یگانه و کردگار بی همتا مشغول شدند
و چون از نماز خالق بی نیاز فارغ گشتند
آنوقت میرزا ارسطو گفت لب حوض مدرسه را فرش
گسترده نشستند و جمشید را که پسری هشت ساله
و یک نمره بالاتر از فریدون و در مرتبهٔ چهارم بود نزد
خود خواسته چنین خطاب نمود که آیا درسهای خود
را هیچ از حفظ داری و میتوانی چیزی از برای من بگوئی
عرض نمود آری بقدر قوه آنچه خوانده ام میدانم
ازین جهت میرزا ارسطو گفت بسیار خوب بگو
حساب دینار را بخط رقومی بنویس ببینم جمشید نیز

گفت بچشم وبسر | واین طور بر صفحهٔ کاغذی نوشته

بخدمت خلیفهٔ محترم برده نشان داد

سیاق دینار بخط سیاق

[siyaq] پنج دینار یک غاز است

[siyaq] ده دینار دو غاز است

[siyaq]

پانزده دینار سه غاز است [siyaq]

[siyaq] بیست دینار چهار غاز است

[siyaq]

[siyaq] بیست و پنج دینار نیم شاهی است

([siyaq]) سی دینار شش غاز ([siyaq]) سی و پنج

دینار هفت غاز ([siyaq]) چهل دینار هشت غاز است

([siyaq]) چهل و پنج دینار نه غاز ([siyaq]) پنجاه دینار

ده غاز یا یکشاهی ([siyaq]) شصت دینار دوازده غاز

([siyaq]) هفتاد دینار چهارده غاز ([siyaq]) هفتاد

و پنج دینار که پانزده غاز باشد یکشاهی نیم است ([siyaq])

هشتاد دینار ([siyaq]) نود دینار ([siyaq]) صد دینار

بیست غاز یا دو شاهی ([siyaq]) صد و پنجاه دینار

سه شاهی ([siyaq]) صد و هفتاد و پنج دینار سه شاهی نیم

([siyaq]) دویست دینار چهار شاهی یا یک عباسی است

([illegible]) دویست و پنجاه دینار پنج شاهی ([illegible])
سیصد دینار شش شاهی ([illegible]) سیصد و پنجاه دینار
هفت شاهی ([illegible]) سیصد و هشتاد و پنج دینار
هفت شاهی نیم ([illegible]) چهارصد دینار هشت شاهی یا
دو عباسی ([illegible]) پانصد دینار ده شاهی یا نیم قران
([illegible]) ششصد دینار دوازده شاهی یا سه عباسی
([illegible]) هفتصد دینار چهارده شاهی ([illegible])
هشتصد دینار شانزده شاهی یا چهار عباسی ([illegible])
نهصد دینار هجده شاهی ([illegible]) هزار دینار بیست
شاهی یا پنج عباسی که آنرا یک قران گویند ([illegible])

هزار و پانصد دینار یک قران و نیم ([illegible]) دو هزار دینار
دو قران ([illegible]) دو هزار و پانصد دینار دو ریال
یا دو قران و نیم ([illegible]) سه هزار دینار سه قران
([illegible]) سه هزار و پانصد دینار سه قران و نیم
([illegible]) چهار هزار دینار چهار قران ([illegible]) چهار
هزار و پانصد دینار چهار قران و نیم ([illegible]) پنجهزار دینار
پنج قران ([illegible]) پنجهزار و پانصد دینار پنج قران و نیم
([illegible]) شش هزار دینار شش قران ([illegible])
شش قران و نیم ([illegible]) هفت قران ([illegible])
هفت قران و نیم ([illegible]) هشت قران ([illegible])

هشت قران ونیم ([illegible]) نه قران ([illegible])

نه قران ونیم ([illegible]) ده هزار دینار یکتومان است

خلاصه چون جمشید بدینجا رسید میرزا ارسطو

گفت دیگر بس است | تبارک الله امروز خیلی حظ کردم

در حقیقت خوب میدانی | امیدوارم که بهمین سیاق

هر روزه درسهای خودت را خوب بخوانی و روان

نمائی | زیرا که علم بهتر از دولت است | اگر هنرمند و

صاحب علم دولت نداشته باشد غم نیست | بدون

خواری وذلت میتواند لقمهٔ نانی بدست آورد | پس یک

ترشل بجمشید بخشیده او را باهم شاگردهای دیگر مرخص نمود

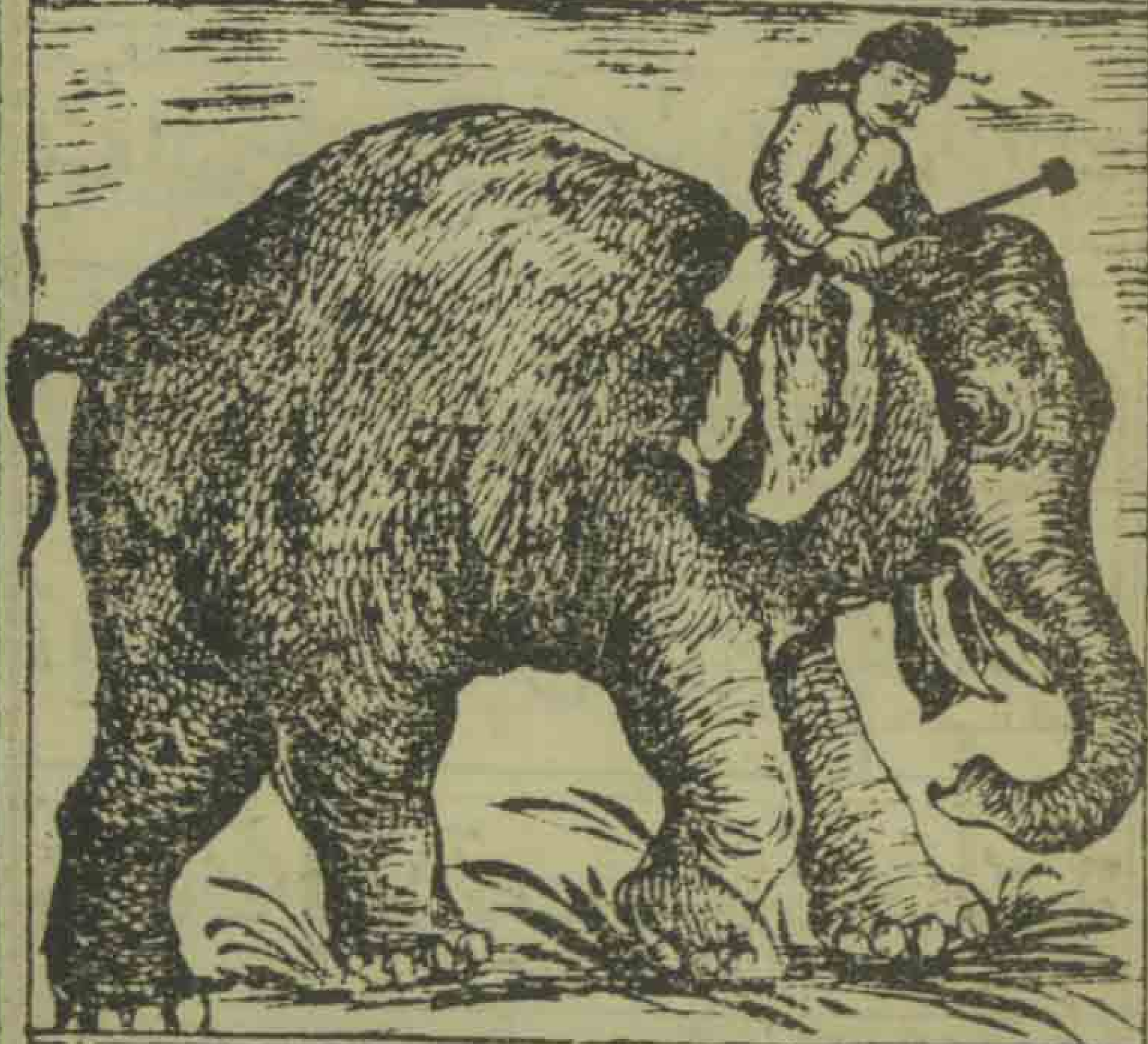
درس سی وسوم

مجلس دوازدهم مکالمهٔ میرزا ارسطو باهرمز

روز دوازدهم بقانون پیش بعد از نماز عصر میرزا ارسطو

اطفال را بجهت گردش تا بیرون شهر برد | در بین راه بفیلبانی

رسیدند که بر فیل بزرگی سوار بود وبدین طریق میراند



اطفال نیز بعد از تماشا | بفرمایش میرزا ارسطو در جای خوبی

منزل کرده قدری رحت شدند و بعد خلیفه مهربان ترتیبا
مهرمرزا که پسری نه ساله و بسیار معقول و نجیب بود و کمتر
بالا تر از جمشید و در مرتبه سوم می نشست طلب نموده خطاب
کرده که آیا در نظر دارید دیروز از جمشید چه پرسیدم
عرض نمود دیروز قاعده حساب دینار را تا ده هزار دینار که
یک تومان باشد از اخوی جمشید سوال نمودید و من هم البته
آنچه خوانده ام بقدر قوه میدانم لهذا میرزا ارسطو فرمود که
آیا میتوانی جمع بزنی عرض نمود آری میتوانم قاعده جمع زدن
چنان است که اول آحاد را روی هم میزنند و خورده اش را
که آحاد باشد نوشته عشرات را ده بر یک حساب نموده

با عشرات جمع میزنند و باز خورده آنرا که عشرات است همچو پسند
و آتش را ده بر یک حساب مینمایند و همچنین تا الوف و عشرة الوف
آنوقت میرزا ارسطو گفت بسیار خوب اولا از
یک دینار تا نه دینار ثانیا از ده تا نود دینار ثالثا از صد تا
نهصد دینار رابعا از هزار تا نه هزار دینار خامسا از یک تومان
تا نه تومان سادسا از ده تا نوزده تومان سابعا از ده تا
نود تومان ثامنا از صد تا نهصد تومان بنویسید و جدا جدا
جمع زده بیاورید به بینم هرمز نیز قلمدان خود را از جیب و یک
صفحه کاغذ از بغل بر آورده بدین طرز نوشته نشان داد
آحاد از یک تا نه دینار له عه ـه لـه ف

بل پنج هزار است

[illegible] این جمله ([illegible])

عشرات از ده تا نود دینار	[illegible]

[illegible]

این جمله ([illegible]) چهار صد و پنجاه دینار است

مآت از صد تا نهصد دینار	[illegible]

[illegible] این جمله ([illegible]) چهار

هزار و پانصد دینار است

الوف از هزار تا نه هزار دینار	[illegible]

[illegible] این جمله ([illegible])

چهار تومان و پنجهزار دینار است

عشرة الوف از یکتومان تا نه تومان	[illegible]

[illegible]

[illegible]

این جمله ([illegible]) چهل و پنج تومان است

از ده تا نوزده تومان	[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] این جمله ([illegible]) صد و چهل و پنج تومان است

مأة الوف از ده تا نود تومان	[illegible]

[illegible]

ـــت ـــت ـــت ـــت این جمله

ـــت چهارصد و پنجاه تومان است

الوف الوف از صد تا نهصد تومان ـــ ـــ

ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ

ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ ـــ

ـــ ـــ ـــ ـــ این جمله

(الف ـــ ـــ) چهار هزار و پانصد تومان است

پس میرزا ارسطو از هنر مرز خیلی مشعوف شده فرمود

گفت صد هزار آفرین همه را درست نوشتی آیا حساب هندسه را

هم میتوانی جمع بزنی جواب داد جمع زدن آنها فرقی ندارد

مگر در نوشتن تفاوت دارند و آن این است که حساب دینار

را مثل خط فارسی مینویسند و حساب هندسه را از فوق ابتدا نمود

رو بتحت صفحه مینویسند و بعد از آن جمع میزنند مثلاً اگر بر سیم

هندسه خواسته باشیم از یک تا ده و یازده تا بیست و بیست

یک تا سی و سی و یک تا چهل و چهل و یک تا پنجاه بنویسیم بدین قسم مینویسیم

چهل و یک تا پنجاه	سی و یک تا چهل	بیست و یک تا سی	یازده تا بیست	از یک تا ده
۴۱	۳۱	۲۱	۱۱	۱
۴۲	۳۲	۲۲	۱۲	۲
۴۳	۳۳	۲۳	۱۳	۳
۴۴	۳۴	۲۴	۱۴	۴
۴۵	۳۵	۲۵	۱۵	۵
۴۶	۳۶	۲۶	۱۶	۶
۴۷	۳۷	۲۷	۱۷	۷
۴۸	۳۸	۲۸	۱۸	۸
۴۹	۳۹	۲۹	۱۹	۹
۵۰	۴۰	۳۰	۲۰	۱۰
۴۵۵	۳۵۵	۲۵۵	۱۵۵	۵۵

میرزا ارسطو چون به دقت در این حسابها غور نمود دید که درست
نوشته و صحیح جمع زده لهذا از هنر خیلی خیلی خوشدل و باوجد
و سرور گردیده با کمال بهجت و ذوق یک جلد کتاب بحر الجواهر
که در تعریف علم سیاق تألیف شده است بآن پسر بتکلیف بخشیده
او را با همه اطفال هم مکتبی اش بآبادی رسانیده اذن آزادی داد

درس سی و چهارم

مجلس سیزدهم مخاطبهٔ میرزا ارسطو با جهانگیر

روز سیزدهم بعد از نماز عصر میرزا ارسطو با همه شاگردانش یکجا نشسته
جهانگیر را که یک نمره از هنر بالاتر و از خودش پست تر و جوانی
یازده ساله بود طلب نمود و گفت داداشجان شما [illegible]

در شعبت نقاشی زحمت می کشید آیا میتوانید اسامی حیوانی
ترکان را بزبان خودشان بترجمهٔ فارسی بنویسید و تصویرهای آنها
را هم بکشید تا برادران هم مکتبی شما فیض برند و اندازه سعی و همت
شما هم در علم و هنر مشخص گردد جهانگیر با کمال ادب عرض نمود
بچشم آنچه میدانم حتی المقدور امتحان میدهم و زود
صفحهٔ کاغذی را نقاشی نموده اسم ترکی و معانی هر یک از
جانوران را بزبان فارسی بالای سر هر جانوری بدین طرز
نوشته نشان میرزا ارسطو داد و بنهایت ادب ایستاد

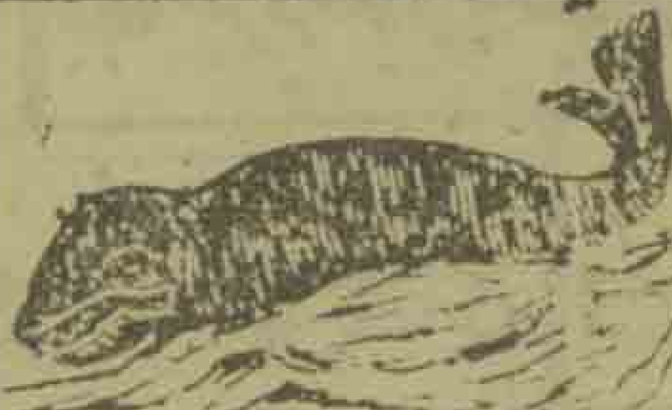
سیچهان	یعنی موش	اود	یعنی گاو



بارس یعنی پلنگ | توشقان یعنی خرگوش




لوی یعنی نهنگ | ییلان یعنی مار




یونت یعنی اسب | قوی یعنی گوسفند




بیچی یعنی میمون | تخاقوی یعنی مرغ




ایت یعنی سگ | تنگوز یعنی خوک




و بعد از انجام تصویر ها در ذیل صفحه چنین نوشت

ترکان سال را ئیل میگویند و این لفظ را در آخر هر اسمی از
این جانوران الحاقاً تلفظ مینمایند مثل سیچقان ئیل یعنی سال
موش و اینکه حضرت ئیل را با جانوران ذکر نموده سبب این بود
که بر خواننده مشتبه نشود زیرا در زبان ترکی موصوف و مضاف را
بعد از صفت و مضاف میآورند چنانکه لفظ فارسی قدیم هم صفت
را قبل از موصوف میآورده اند مانند پاک یزدان پیر مرد

٢ الیه

پسر تن | جوانمرد | نیک زن | القصه میرزا آذین معنی
قلبا مسرور و ابتهاجی بهم رسانیده گفت | هزار هزار آفرین
دیگر چه به بابت نقاشی بوی بخشیده هم شاگردانش را اکرام خوش نمود

درس سی و پنجم

مجلس چهاردهم مباحثه معلم با خلیفه

روز چهاردهم امروز شنبه است و میرزا رستم بر سبیل امتحان
میرزا ارسطو را فیلد کرده گفت | فرزند جان آیا آنچه خوانده اید
یاد دارید تا قدری مباحثه کنیم | عرض نمود | امید دارم که از توجه
جناب عالی از عهده بر آیم | علی العهد معلم خیلی سوالات از
او نموده او همه را درست و معقولی جواب داد | من جمله یکی از

ارسطو

آن سوالات به باب ضمایر فارسی و عربی بود که میرزا ارسطو جواب
نمود | در ضمایر فارسی جمع و تثنیه و تذکیر و تانیث نیست
و شش گونه ضمیر بیشتر ندارد | و در صرف ابتدا از متکلم یعنی
گوینده کننده | و ضمیر مخاطب یعنی حاضر را بعد | و غایب یعنی
غیر حاضر را در آخر گویند | چنانکه گوییم | من | تو | او
ما | شما | ایشان | اما در زبان عربی چنین نیست هر فعلی
را چهارده صیغه است | غایب را مقدم | متکلم را موخر گیرند
ضمیر غایب شش است | سه مذکر یعنی نر را چون | هو هما
هم | یعنی آن مرد آن دو مرد آن مردان | و سه مونث
یعنی ماده است مانند | هی هما هن | یعنی آن زن آن

دو زن آن زنان شش صیغه برای مخاطب است
سه مذکر را چون اَنتَ اَنتُما اَنتُم یعنی تو یکمرد شما دو مرد
شما مردان و سه مؤنث راست چون اَنتِ اَنتُما
اَنتُنَّ یعنی تو یک زن شما دو زن شما زنان و دو صیغه
برای متکلم است یکی متکلم وحده که گوینده تنها باشد چون
اَنَا یعنی من و دیگری متکلم مع الغیر است که گوینده با غیر باشد
چون نَحنُ یعنی ما و کل افعال عربی همگی بر نهج ضمایر مذکور
چهارده صیغه دارند پس جناب معلم میرزا ارسطو فرمود بسیار
خوب اکنون یک دو صفحه خط نسخ از اول الفباء بنویسید ببینم
خطتان بچه پایه است او نیز بدین طریق نوشته تقدیم نمود

بسم الله الرحمن الرحیم

ا	ب	ت	ث
ج	ح	خ	د
ذ	ر	ز	س
ش	ص	ض	ط
ظ	ع	غ	ف
ق	ک	ل	م
ن	و	ه	ی

ه	ۃ	ح	خ
ک	ك	كم	م
ن	لا	ے	∴∴
َ ُ / ِ	ً ٌ / ٍ	ع ء	ـّ
اَُِ	بَُِ	تَُِ	ثَُِ
جَُِ	حَُِ	خَُِ	دَُِ
ذَُِ	رَُِ	زَُِ	سَُِ
شَُِ	صَُِ	ضَُِ	طَُِ

طَُِ	عَُِ	غَُِ	فَُِ
قَُِ	كَُِ	لَُِ	مَُِ
نَُِ	وَُِ	هَُِ	يَُِ
اًٌٍ	بًٌٍ	تًٌٍ	ثًٌٍ
جًٌٍ	حًٌٍ	خًٌٍ	دًٌٍ
ذًٌٍ	رًٌٍ	زًٌٍ	سًٌٍ
شًٌٍ	صًٌٍ	ضًٌٍ	طًٌٍ
ظًٌٍ	عًٌٍ	غًٌٍ	فًٌٍ

قٓ	كٓ	لٓ	مٓ
نٓ	وٓ	هٓ	يٓ
ا	با	تا	ثا
جا	حا	خا	دا
ذا	را	زا	سا
شا	صا	ضا	طا
ظا	عا	غا	فا
قا	كا	لا	ما

نا	وا	ها	يا
اَبجَد	هَوَز	حُطِي	كَلَمَن
سَعفَص	قَرَشَت	ثَخِذ	ضَظَغ

فَتَبَارَكَ اللهُ اَحسَنُ الخَالِقِين

بِسمِ اللهِ الرَّحمٰنِ الرَّحِيمِ اِذَا جَآءَ نَصرُ

اللهِ وَالفَتحُ وَرَاَيتَ النَّاسَ يَدخُلُونَ

فِي دِينِ اللهِ اَفوَاجًا فَسَبِّح بِحَمدِ رَبِّكَ

وَاستَغفِرهُ اِنَّهُ كَانَ تَوَّابًا

چون معلم آن خطهای نسخ را که میرزا ارسطو با مرکب سفید بر کاغذ مشکی
نوشته بود ملاحظه نمود چنان خندان و شکفته گردید که تا
قریب یکساعت احسن آفرین فرموده و بعد یک جلد کتاب الله
مجید خیلی خوش خطش بخشید ❊ او را با سایر شاگردها ملاحظهٔ شب
عید زودتر از هر روز رخصت داد که نماز خوانده آزاد شوند

درس سی و ششم

مجلس پانزدهم عیدیه آوردن شاگردان برای معلم و خلیفهٔ مهربان

روز پانزدهم روز عید است صبح زودی پدران اطفال بیکدیگر
اخبار داده یک جا جمع میشوند ❊ بعد از مبارکبادی و مصافحه
قدری شربت و شیرینی صرف نموده خاموش می نشینند
در این بین یکنفر مرد خداشناس که بسیار با مروت و انصاف

بود برخاسته رو بحضار مجلس کرده چنین اظهار نمود
❊ آقایان من اگرچه حق تعلیم معلم را نمیتوانیم با این تحفها و هدیها
و هانهای که ما تدارک می بینیم ادا کنیم ❊ ولی باز باید هر
کدامی بقدر توانائی خویش خدمتی بنمائیم تا نزد خدا و پیغمبر
روسفید باشیم ❊ و نیز از آنجائیکه میرزا ارسطو همه وقت
محض تشویق هم شاگردهایش زحمت کشیده و احسانی با یتامی
نموده باید از خجالت او بر آمده بعوض محبت های او از خود
خشنودش کنیم تا شوق و ذوقش در توجه و ترقی اطفالها
بیشتر از پیشتر شود ❊ الغرض خطاب آنمرد را تمام اهل مجلس
پسندیده جواب دادند که الحق آنچه فرمودید صدق محض است
در این حال ما همگی باید جان و مال خود را از چنین معلم و خلیفهٔ مهربانی
دریغ نداریم ❊ پس حساب ماهانهٔ معلم را نموده دیدند نقداً علاوه

بر سر تخنگی و تعارفات رسمی از قرار ماهی هشت تومان مشاهره
عایدش نمی‌شود ازین جهت گفتند چون ماهیانه‌اش کم و گذران
امرش صعوبت است ❋ عجالتاً باید از قرار ماهی دو تومان دیگر
از بابت ماههای گذشته ایشان رسانیده آینده هم برسانیم
القصه مبلغ مزبور را فراهم آورده باضافهٔ یک ثوب عبای
آقاری خوب و چند جبه شیرینی و حلویات برای معلم و پنج
ذرع ماهوت انگلیسی خیلی اعلی برای خلیفه مهیا کرده مقرر داشتند
که دو نفر آدم معقول آنها را همراهی اطفال بمکتب برده از جانب
همگی معذرت خواسته تسلیم نمایند ❋ و چون چنین نموده اطفال
وارد در مکتب شدند مؤدبانه تعظیم و سلام کرده اول
دست معلم و بعد دست خلیفه را بوسیده برحسب فرمان و اجازه
ایشان نشسته صرف شربت و شیرینی نمودند ❋ و بعد میرزا

ارسطو باذن معلم برخاسته نصیحت‌نامهٔ ذیل را که از روی نصایح
حکما بزبان فرس قدیم ساخته بود با آواز بلند بسیار مربوط خواند

اندرز فارسی

نخست فرمان پدر و مادر را باید بخشنودی بجا بیاوریم چنانکه
اگر فرمان ایستادن دهند به ایستیم ❋ و هرگاه فرمان نشستن دهند
بنشینیم زیرا از برای ما کودکان در گیتی و مینو چیزی بهتر از فرمان
باب و مام نیست پس اگر از فرمان ایشان اندک رو تابیم در این جهان
بدبختی و در آن جهان بسختی پادافراه یابیم ❋ دوم فرمان استاد
و آموزگار بر ما شاگردان وام است چنانچه هر دمان ایشان را
ببینیم درود فرستیم و کرنش نمائیم ❋ روبروی ایشان جز کار
سپرده و سخن دانشی بکاری دیگر دست نزنیم و با اندام خود
بازی نکنیم ❋ و اگر سخنی پرسند با فرهنگ و فروتنی پاسخ دهیم

گیتی: دنیا — مینو: آخرت

و هر فرمانی دهند با خوشی دل بجا آریم زیرا هر گاه با سخنی که

از آموزگار آموخته باشیم پاداش آنرا هیچ چیز نتوانیم کرد پس باید

او را بفرمانبری خشنود داریم چونکه پدر و مادر پرورنده تن اند

استاد آموزگار پرورنده روان ۳ سوم سایهٔ یزدان

پرتو بخشنده مهربان خسرو دمان ویژه این شاهنشاه

جمجاه سپهر دستگاه کیوان پایگاه کامکار نامدار ناصر الدین

شاه قاجار را که بر ما شهریاری و مهی دارد باید همواره که

درود فرستیم و از پروردگار با دل پاک و روان تابناک خواهان

و پژوهان گردیم که زندگانیش پاینده پرتوش تابنده دلش

آرامنده دولتش فزاینده کامش روا کارش مروا باد تا از

دادش ما زیردستان از رنج و بیداد ستمگران و زبردستان آسوده

و آزاد بر بستر آسایش و آرامش غنوده و دل شاد باشیم

چهارم نیایش وخشوران برهر کیشی ستوده است

زیرا وخشور را پاک یزدان برای آگاهانیدن ما بی خبران بگیتی فرستاده

تا از راز آغاز و فرجام انجام آگاه گردیم و بدانیم آفریدگاری

است که با هوش و روان گوش و زبان توش و توان

داده از نیستی بهستی آورده او را بخدائی بستائیم و بگمرهی

و گمراهی نگرائیم ۶ بدین رو وخشور چون آموزگار است پس باید

دانستن نامه ها و پرسودهای او را بخوانیم و با موزش هر یک پی

بریم بر روان پاک پیغمبر درود خوانیم و استاد آغاز و انجام

خود و آفریدگارش دانیم و گوئیم او است برگزیده یزدان فرو بنده

روان رهنماینده گمراهان پنجم خدا را که آفریننده روان

بگهدارنده کالبد و جان و روزی دهنده آفریدگان است باید

ستایش کنیم پرستش نمائیم و بیکتائی و یگانگی بشناسیم از کیفر

وپاداش کرفه آگاه بوده بدانیم که آدمی هرچه در جوانی کند

در پیری پادافراه بیند و هرچه در پیری نماید در آن جهان

بپاداش نیکی و پادافراه بدی آن رسد بنابران اگر او را

نیکی گیتی و مینوی خود را بخواهیم باید دست داد ار دادار دانا

همگان و پیدای آشکار و نهان دانسته از کاستی کاسته و

براستی آراسته باشیم و بکار خوب کرفه نحشا و ورزا گردیم

خلاصه چون میرزا ارسطو این نصیحت نامه را بخواند مرخصی

معلم با هم شاگردانش بگردش رفته مجلس بانجام رسید

خاتمه

در سال دوم از صدارت عظمی و وزارت کبری اولین وزیر روشن

ضمیر این دولت ابد قران و نخستین مشیر نیکو تدبیر این مملکت مینو

نشان حضرت مستطاب اجل اکرم افخم اعظم آقای میرزا یوسف

کرفه: ثواب

نحشا ورزا: کوشنده کننده

صدر اعظم ادام الله اقباله العالی این کتاب مستطاب

صورت اتمام وسمت انجام پذیرفت اتفاقا در همان حین

که جزو آخر زیر نگارش بود جناب مستطاب سلاله السادات العظام

نتیجه النجبا فخر الادبا میرزا سید مرتضی زید شرافته ملاقاتی دست

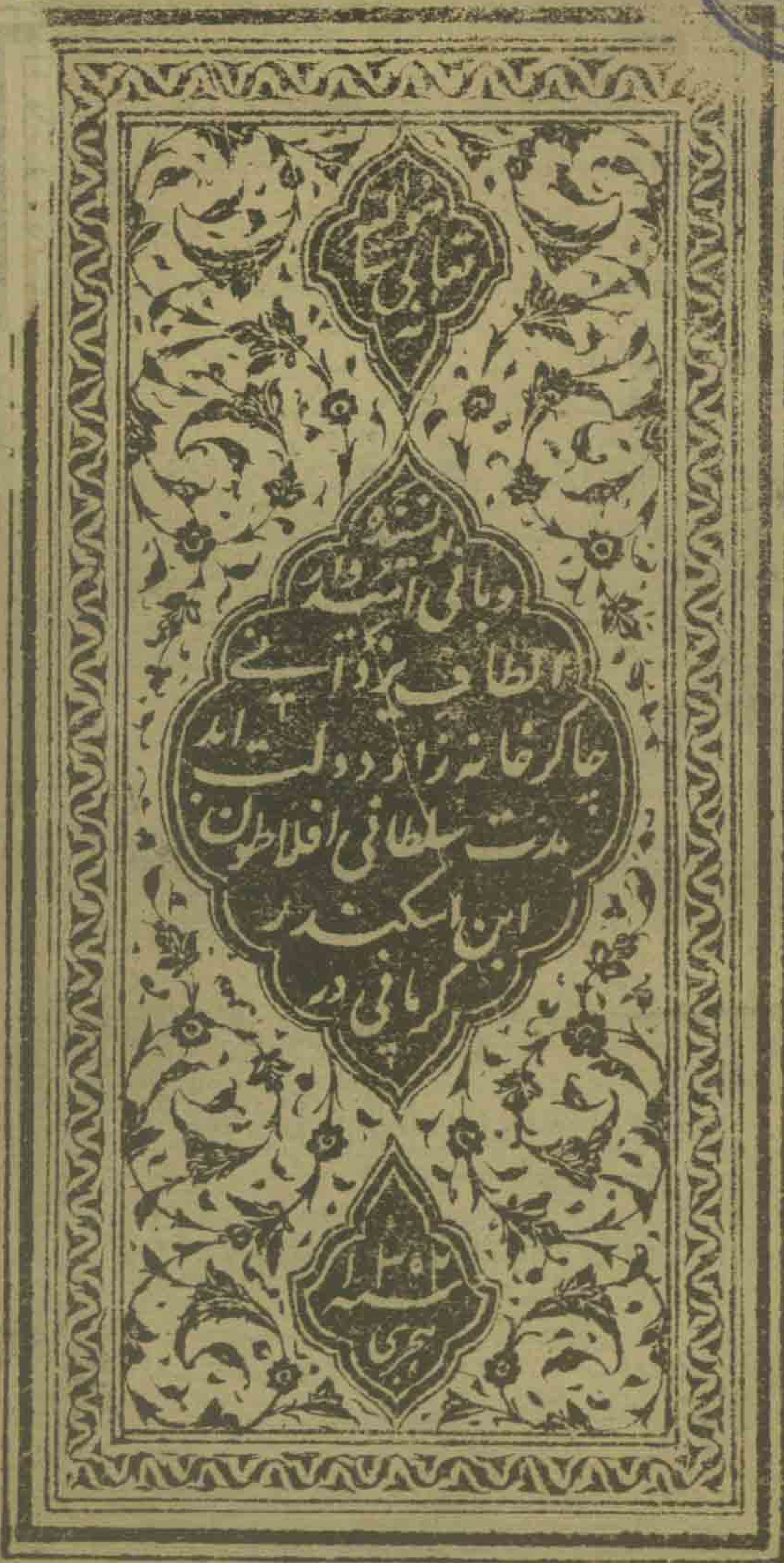
داده این نسخه را من البدو الی الختم خوانده بیادگاری این

غزل را بر سرائیده بنوشتنش امر نمودند

حبذا از این کتاب مستطاب	که در او درج بس دُر خوشاب
دانش آموزان اگر آگه شوند	بر تو بارد جودشان همچون سحاب
چون مسمی گشت بر اقبال شاه	جاودان ماند الی یوم الحساب
فیض حق توفیق بخشاید ترا	تا ز لطف شاه گردی کامیاب
بار الها عیش شه پاینده دار	سالها از مدح خسرو رو متاب

از اخلاق پسندیده ملاحظه کنندگان امید عفو از خطا و زلل این کمترین دارد


کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی


الطاف یزدانی
مدت سلطانی افلاطون
ابن اسکندر
کرمانی در
سنه ۱۲۵۱
هجری

هو

در مطبع عالیجاه نایب ابراهیم ابن مرحوم محمد رفیع طبع گردید